

از حمیدی نقل کرده که مقتول گشت والله اعلم کذا ذکر فی روضه الاحباب ششم ام سعد و بر این کشتن
 همین مقدار مذکور است و هیچ معلوم نشد که وی کیست و گناه وی چه بود و او را که کشت تبیین
 گفته است مالک چنانکه در روایت بخاری آمده که نبود آنحضرت در روز فتح در آنچه گمان می بریم محرم و ثبوت
 کرده است آنرا عبد الرحمن بن مهدی از مالک بطریق جزم و شاهد است ماین را روایت مسلم از
 حدیث جابر که گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز فتح و بود بروی عمامه سیاه بی احرام
 و روایت کرده است ابن ابی شیبہ با سواد صحیح که گفت در بنام پیغمبر صلی الله علیه و سلم که را هرگز غیر
 محرم مگر روز فتح و اختلاف کرده اند علماء آیا واجب است بر کسیکه در آید که را احرام یا مشهور از مذموب
 شافعی عدم و وجوب است مطلقاً و در قولی وجوب مطلقاً و در کسیکه مکرر میشود دخول او خلاف است
 نظر عدم و وجوب است و مشهور از ایشان آنست که وجوب است و در روایتی از هر یک عدم و وجوب مذموم
 کرده اند چنانکه باستثنای خداوند حاجات شکر کرده و استثنای کرده اند خنیفه کسی را که داخل میقات
 است کذافی المواهب و مختلف آمده است روایت که آنحضرت در اول دخول مکه مغفرت
 مبارک داشت یا عمامه سودا و جمع کرده اند با احتمال آنکه در اول دخول مغفرت داشت تا شام بعد از آن
 ازاله کرد و عمامه پوشیده پس حکایت کرد هر کس آنچه دید در حدیث عمرو بن حرث آمده است
 که آنحضرت خطبه خواند و بروی عمامه سودا بود و لیکن این جواب کعبه بود وقتی که بیرون آمد از
 درون کعبه و این بعد از دخول است و این توجیه فاضل عباس است بر جمع بین روایتین
 و بعضی جمع کرده اند آنکه عمامه سفوف بود و فوق و مغفرت تحت مغفرت بجهت و قایل بر کس از
 صد اجدید پس هر که ذکر مغفرت در مقصودش آن است که بیان کند نمی آن حضرت از براس
 حرب دهر که ذکر عمامه کرده اراده کرده که بیان کند عدم احرام را کذافی المواهب و وصل سابقاً
 شد که خروج از مدینه روز چهارشنبه بود و در حنظل رمضان بعد عصر با اختلافی که در وقت دخول
 مکه و فتح آن در بیستم ماه مذکور شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم بقیه ماه و شش روز از راه شوال در
 مکه توقف نمود و در مواهب گفت که قاست آنحضرت در مکه باز که روز بود و در روایتی نزدیکه و در
 روایتی بنفذه و نزدیکه می برده گفته که صحیح روایت بضع عشر است و ان ایام ناز بالقصر
 میگزارد و در ایام توقف قضا با وقوع یافت کی آنکه زنی فاطمه نام دختر اسود بن عبد الاسود

ص

برادر زاده ابو سلمه بن ابوعبدالله اسد مخزومی که از اشراف قبایله بنی مخزوم بود دزدی کرد او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آوردند و بعد از ثبوت دزدی حکم کرد که دست او را بر مردم او را وحشی عظیم در گرفت و خواسته که شقیع پیدا کنند شاید که آنرا از سر قطع و در گذرد پس اسامه بن زید را که محبوب و مقرب درگاه بود در میان آوردند و وی بجهت الحاح و مبالغه این قوم التماس کرد فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم ای اسامه در صد از صد و در شفاعت میمانی اسامه چون تعجب و غضب حضرت را خطه کرد گفت یا رسول الله بر من استغفار کن که در مردم پس آنحضرت خطبه خواند و فرمود ای مرزبان نگاه باشید که احمق با تقدم را بپاک گردانید این که چون شریعی در میان ایشان دزدی از سر ترک و گردنی با قاست حد بر وی نمرودند چون ضعیف باین امر مبتلا گشته اجزای حد بر وی نمرودند بدان حد که نفس محمدیہ قدرت اوست اگر فاطمه دختر محمد زودی کند و شش را قطع کنم پس آن زن مخزومی را دست بریدند و خدایه و پیرا نام تاج الدین سبکی گناز ائمه مذہب امام شافعی است و در نقل سنن آنحضرت صلی الله علیه و سلم که صریح نام فاطمه زهرا ذکر کرده و او را در زید و راضی زنی که در نیتقام اسم شریف او را ذکر کند و گفت گفت آن حضرت اگر در کوفه کردی فلان در بنام یک از اهل بیت خود را دستش را قطع کردی بارگ الله فی تعظیر و رعایت او مع الامیر المتول سلام الله علیها و علی سائر نبت النبوة جمعین و از نحمدت علوم میشود و حرمت شفاعت در عهد و بعد از رسیدن بحاکم و پیش از آن جایز است اگر آنکس که بر او شفاعت میکند فرمود زودی نباشد اما در تعزیر جایز است در هر صورت خصوصاً در شهر آن قضیه دیگر از قضایا که در ایام توقف در کربلا رخساره واقع شد آن بود که مردی آمد نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مذکره بودم که چون خداوند تعالی فتح کند که را بر رسول خود بیت المقدس و در آنجا نماز بگذارم فرمود بگذار اینجای یعنی در مسجد مدینه سه نوبت التماس کرد و آنحضرت همین فرمود یک نماز گذاردن اینجا فاضل تر است از هزار نماز در سجا دیگر از شهرهای در نحمدت همین واقع شده و در حدیث دیگر که یک نماز در بیت الحرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی از ساجد و نیز آمده است که یک نماز در مسجد اقصی برابر هزار نماز است و در مسجد مدینه برابر ده هزار و در مسجد حرام برابر صد هزار است نماز در مسجد حرام اکثر است از غیر و امام مالک رحمة الله علیه چون قایل است به تفصیل همین

بر که نماز در مسجد مدینه را افضل بگویند از نماز در غیر وی و اگر چه بحسب عدد و کثرت اکثر باشد لیکن
 در مسجد مدینه بحسب کیفیت و نفاست برکت جوار آنحضرت افضل است و کثرت کثیر شایعاتند
 نفاست قلیل چنانکه یک جوهر نسیب بزار در حسم و این بحث در تاریخ مدینه کسب است بحسب نقل
 ای دیار المحبوب تقریر تحقیق کرده شده است و در مسائل فقهیه مذکور شده است که اگر کسی نذر کند
 که در مسجد مفضل نماز کند بگذارد نماز در مسجد مفضل از عمد و نظر بر آید چنانکه مقدمه کند بگذارد
 نماز در مسجد اقصی یا در مسجد مدینه و بگذارد در مسجد اقصی و بگذارد در مسجد مدینه بجز
 حکس و فرمودن آنحضرت مر آن مرد را که نذر کرده بود بگذارد در بیت المقدس چنانکه بگذارد
 ایالات دارد بر آن دیگر از قضایا احکام که در ایام توقف به که واقع شد نبی از من خمر و غیره
 بیت و حلوان کاهن یعنی اجرة که بوی دهند بسبب که نمانت و پاره حیوان مرده گشته باشد و شکمها را با
 چرب میکند فرمود بکشند در ایام سیور و اجرام کرده شد بر ایشان شوم پس فرمودند ایشان آنرا
 و خوردند به پاس آنرا از این معلوم میگردد که آنچه خوردن وی حرام است بسا او نیز حرام باشد
 دیگر از وقایع که درین ایام واقع شد آنست که خالد بن الولید بانی سوار موضع خلد بنجر بکرد
 بتخانه عنی که نام تنی مشهور است فرستاد پس خالد بعد از قطع منازل بآن موضع رسید
 آن بتخانه را بکند و بازگشت آن حضرت فرمود آن بتخانه را کندهی گفت آری فرمود در اینجا هیچ
 چیزی دیدی گفت بی فرمود تو عنی را مندم نساختم خالد بازگشت چون بآن موضع رسید
 نیک تفحص نمود و زنی سیاه برهنه بر آنگه هوس بر وی ظاهر شد شمشیر کشید و بروی زد چنانکه
 و همیشه ساخت و خبر بگفت رسانید فرمود آن عنی بود دیگر کسی خوی در بلاد شما بر سینه
 نشود و این عنی معبود قریش و تاسه بنی کنانه در بزرگترین مقام بود چنانکه سوگند میخورد بلاء
 و عنی و لات صنم ثقیف بود بطائف و در حدیث آمده است من تلف باللات و المعزی
 فلیقل لا اله الا الله دیگر آنکه عمرو بن عاص را بخراب کردن بتخانه سواع که بت قبیلہ بنی نضیر بود
 بر سهیل از که فرستاد از عمر و منقول است که گفت چون بآنجا رسید شادان آن بتخانه بس گشت
 چه بخواهی گفت رسول خدا امر کرده است بهم این بت خانه گفت تو اینکار نبی خوالی کردی و آن
 ممنوع خواهی گشت و عمر و گوید نزدیک فرستم و آن بت را شکستم آنگاه شادان گفتم دیدی گشت

اسلمت یافته دیگر آنکه سعد بن ابی زید شعلی را با بست سوار بر موضع مثلث لضم میم و فتح شین معجمه و شد
 نام اولی معجمه نام دوم غمی است بین اکثرین فرستاد تا بتخانه مناس که در زمان جاہلیت میبود
 او سن و خبیج و فغان بود خراب کند چون میان بتخانه رسید شاون بتخانه گفت بچکار آمده گفت
 بدم مناسه گفت تو دانی که او س سعد بن سوی آن بتخانه روان شد زنی سیاه برهنه کالیده موس
 از آنجا بیرون آمد دست بر سینه میزد و دود میگرد و سعد یک ضرب شمشیر او را باشت و بتخانه را بران
 کرد و بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بازگشت دیگر واقعه عظیمه که خالی از ستایش نیست
 که خالد بن ابولید را بعد از مراجعت از نخک و بد هم غزی با سپید و نچاه مردان مهاجرین و انصار
 بنو سلیم بجانب یلم بر قبیلہ بنی عدیبه پیغمبر و کس زالی همه فرستاد تا آن طائفه را دعوت باسلام
 نمایند از برای سعادت ایشان و زمان جاہلیت عم خالد را که فاکه بن مغیره نام داشت دعوت پذیر
 عبد الرحمن را رخصه الله کرده بودند بسبب آنکه ایشان از تجارت مین بازگشته بودند بنو سلیم رسیدند
 و بنو عدیبه بطبع مال هر دو را قبیل رسانیده اموال ایشان را گرفته بودند و چون از رسیدن خالد خود
 شدند بر قایت طائفه خرم و احتیاط سلاحها پوشیده بیرون آمدند خالد از ایشان پرسید شما چه گفتید
 گفتند ما مسلمانیم که بجز صلی الله علیه و سلم و شرع دین وحی ایمان داریم و نماز میگذاریم و در میان
 خود مسجد بنا کرده اذان و اقامت گفته و بجمعه به جماعات قیام مینماییم خالد گفت پس چرا سلاح
 پوشیده در برابر من آمده اید گفتند میان ما و قومی از عرب عداوت است ترسیدیم که شما
 از ایشان باشید خالد را عذر ایشان میرتبه در محل قبول نیتاد و گفت سلاح خود بر آید ایشان
 بموجب فرموده عمل ننمودند و سلاحها از خود دور کردند نگاه فرمود تا دستها بیکدیگر برشان بستند
 و هر یک از آن اسیران را یکی یاران خود سپرد و شب وقت بخیزد اگر در که هر که اسیر دارد و نقل
 آورد بنو سلیم لقمه فرموده او کسیران بگنانه را کشته قاتل مهاجر و انصار دست از اسیران دبازدند
 و در روایتی که چون آنها سلاح انداختند خالد تیغ در ایشان نهاد قریب صد کس از آن قبیلہ
 بکشت پس یکی از بنو عدیبه آمده آنچه خالد بان جماعه کرده بود بعضی حضرت برسانید حضرت
 در غضب آمد و دو سه بار فرمود اللهم انی استراواک مما صنع خالد خداوند امن بترام از آنچه کرد
 خالد و میر المؤمنین علی ابن ابیطالب را بگناده و بر قبیلہ بنی عدیبه فرستاد تا دیت کشته او

عوض اموال تلف شده ایشان بدهد و هر شکی ایشان نماید و خالد را ملامت کند علی مرتضی
 بموجب فرموده بان قبایه رفت و مهمات ایشان را کفایت نمود و چیزی از ان اموال که آورده بود
 تسلیم ایشان نمود و ایشان را راضی ساخته بخدمت آنحضرت مراجعت نمود و گویند که سعید عالم صالح
 علیه السلام مدتی با خالد در غضب بود و چون خوشنود شدند بنی خدیجه آن حضرت بوسیله شفاعت
 بعضی از اصحاب از خالد در گذشت اینجا محل تعجب و حیرت است این فعل را خالد هر چه توان
 کرد عمل میگویند که این بکثرت خطا و اجتهاد بود و خالد را اجتهاد با نجانب رفت که ایشان بجا
 و عذر دروغ می گفتند و صحابه را رای بجانب خلافت آن رفتند و البته بخین و عیب لند از آنحضرت
 حکم بدیت کرد و بسیار بود که آن حضرت دیت از پیش خود می برد چنانکه در خیر قضیه تخاضت با بیرون
 کردند و الله اعلم و در رفته الاحباب گفته که قصه خالد و بنی خدیجه ابل سیرانی طریقه که مذکور شد
 ایضا کرده اند و در کتب احادیث بصحت پیوسته از طریق عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خالد را بان قبایه فرستاد پس سوی ایشان را دعوت کرد ایشان اسلام
 خود را ادا کردند و گفتند سکنایا که میگفتن صیبا صبا ناپس در استیاد خالد و ایشان را قتل میکرد
 و اسی می نمود و شریح حدیث گفته که احتمال دارد که خالد از عدول ایشان از صریح لفظ سلام گمان
 برد باشد که آنرا بر سبیل امتناع از اسلام میگویند و حقیقت اراده نمی نمایند پس باین تاویل
 ایشان را قتل و اسی نمود و الله اعلم انتهى و این روایت که در کتب احادیث مذکور است خوب
 اشتباه و محل التباس میتواند شد اما آنچه در کتب سیر مذکور است در غایت بعد و نهایت شناس
 است که قومی صریح مسلمان باشد و اقامت شرعی و شعار تصدیق نبوت می نموده باشند و
 گفته باشند که ما سلاح از بر سر جنگ پوشیده ایم با ایشان بخین معامله کنند و ذکر آن قوم در
 جاہلیت عم خالد و پدر عبد الرحمن را کشته بودند موجب اسارت فلن و هم قسم است که خالد ایشان را
 سابقه عدوت کشت نه بجهت دین آخرون در شان خالد فرموده که خالد سیف من سیوف الله و
 سیف منابر غیر حق جاری گردید چنانکه در قتل خالد تویره را که گفت من صاحبکم عمر بن خطاب
 اورا برانگیزه کرد مثل این واقع شده یا دارم که چون در مکه منظره در پیش قاضی علی بن جابر
 از بنی مکه که از اولاد خالد بن الولید بودند و ذکر خالد رو فتح و شتابی کردن و سه در ان بنی مکه

و سن

مرح از حضرت نثار انصاری زکری الغصالبی و خجالتی راه یافت از برای دفع آن گفت و الله کان فی
 یضی الله عنده شو بان است جمال و المبادرة الی القتال تنبیه صابی کل از وی بدینی و کفار قریش
 آن حضرت راضی شد علیه و سلام صابی میخوانند که میل کرد از دین آبا و اجدادین محترمه و مسلمانان صباه
 میخوانند که مائل شدند بدین نویسنده خالد را این لفظ نافرمانی آمد و ظاهر آن بود که میگفتن مسلمانان
 اسلاماء الله علم بحقیقت الحال علی وجه الکمال و فصل و از وقایع سال هشتم غزوه جنین ابعینه
 تصنیف نام موضوعیت بیان نامه و طائف نام آبی است که میان او و میان مکه شریفه شب و درین
 است قریب ملاقات و این را غزوه هوازن نیز گویند که نام قبیله است ساکن در آن زمین
 و این غزوه است که چون سید المرسلین صلی الله علیه و سلم فارغ شد از شرح مکه و تمهید قواعد و قوانین
 آن و در راه در قبائل عرب و در اقله اطاعت و انقیاد و الا و قبیله هوازن و تحقیق که مبارز و کرب
 و صاحب اموال بودند که تار قید بغض و حسد و عداوت مانند پس ملاقات کردند
 اشراک این دو قبیله یکدیگر و گفتند که محمد غالب آمد بر اهل مکه ایشان در عالم حرب همراهی
 انداختند اگر با ما در افتد و اند که حرب چیست و شاید که قصد ما کند و اگر پیش از آنکه بر سر بیاید با ما
 و می برویم بهتر باشد و این از روی فرود و بگردد و کشتی گفتند و در حقیقت خبر خواهی مسلمانان
 کردند ایشان بشارت دادند که غلبه و نفرت و مال و منال و شایا و سبب مرایشان خواهد بود
 زیاد از آنچه از با پسر و یک شده چنانکه آمده است که چون با حضرت خبر رسانیدند که هوازن با اهل
 خیال و مواشی و اموال همه بر آمده اند فرود و نیمه غنیمت مسلمانان است انشاء الله تعالی سخا
 غرض که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیدند که این جماعه قصد محاربه دارند بیرون آمدند که روز
 شنبه شوال در دوازده هزار مسلمانان از اهل مدینه و دویست هزار از مکه از طایفه و خلفا و آن حضرت
 صدزده از صفوان بن امیه طلب شد صفوان گفت غصب یا محرم یعنی این زر چهار الغصب اما
 میستانی یا بجا ریت فرمود بل عاریه سفینه بغصب نیست بلکه بجا ریت که اگر هلاک گردد ضمان
 بد هم زهی غریبی و سخاقت عقلی که تو هم غصب میکنی دست دل وی در و ادون آن سیر زد و زود
 خواهد بود که آن حضرت بوی چه عطا و انعام خواهد کرد و هشتاد کس درین میان از مشرکان هم بودند
 مثل صفوان بن امیه و غیره و خطاب بن اسید حاصل گردانید پس رسید بخین در شب شنبه هم مثل

ک

در رئیس هوازن مالک بن عوف نصری و پیشوای ثقیف کنانه بن عبدالمطلب ثقفی بود پس ساختگی کرده بغرم جنگ رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند و بعضی از قبائل دیگر که با ایشان قریب و جوار داشتند نیز با ایشان موافقت کردند پس لشکر بمجموع چهار هزار مرد ترتیب داده بیرون آمدند و در بنی العده مروی بود عمر دراز یافته و تخریب کرده و نابینا گشته و صد بیست سال عمر یافته و بیرواستی صد و شصت مالک بن عوف نصری را منع کرد که با اهل و عیال و اموال نیاید او بی باقی بماند مردم تمنع نشد القعه درید گفت که ای هوازن مالک همه شما را فضیحت خواهد ساخت و عورتان و اطفال و ایتام و اموال شما را بدست دشمن خواهد انداخت و شما را بدست دشمن گذارند و بدست دشمن گذارند پس در مردم داده اختلافی صورت بست مالک گفت اگر شما اطاعت نکنید من خود را بک خواهم کرد و شمشیر از نیام بر کشید و شمشیر بر سینه خود نهاد که شما اطاعت بجا نخواهید تکیه برین شمشیر میکنم اما از پشت من بیرون آید هوازن گفتند جوان است و جاہل اگر ما موافقت می میکنیم و بر راه اطاعت وی نرویم خود را بجبل خواهد کشت و درید مروی پروردگار و اینهاست لایق کرامت نیست و کسی دیگر را نمیدانیم که سردار این کار باشد پس از درید اعراض نموده با مالک اتفاق کردند و توجه چنین شدند نقل است که مالک بن عوف جمعی را تجسس حال لشکر اسلام برگزید و ایشان بفرموده وی آمدند تحقیق نمودند ترسان و لرزان پیش مالک برگشته رسید سبب نزد او اضطراب شایعیت گفت چون باشکر محمد علیه السلام رسیدیم مردان سفید پوشش دیدیم بر سپاه ایلق سوار که مثل ایشان هرگز ندیده بودیم اکنون مصیحت چنانست که یکدیگر برگردی اگر این سپاه ما بجماعت را ملاقات کند بر ایشان نیز آن رود که بر ما رفت مالک بر سخن ایشان اعتماد نکرده و دیگران را فرستاد دیگران نیز همین حالت آمدند و آنها ملائکه بودند برای نصرت اسلام نازل شده چنانکه در غزوه بدر آمده بودند و از اینجا معلوم شد که نزول ملائکه مخصوص میداد نیست و بعضی گفته که تنزل و حرب ملائکه مخصوص ببار است و در زمین براسه امداد و اعانت و تقویت و تائید و تثبیت قلوب مسلمین بودند نیز براسه مقاتله و محاربه القعه مالک بن عوف با وجود شایعه آیات از غزیت خود برنگشت و هم بران حال معروضم ماند و گویند که چون کثرت و شوکت لشکر اسلام در نظر مسلمانان آمد مروی از مسلمانان گفت که اما امروز از محبت قلت مغلوب نخواهیم شد آنحضرت

را این سخن که شعر تعجب بود کرده و شاق آمد و گفته اند که آن صورت کسروانند ام که بشکر سلام
 بوجود آمد باین سبب بود تا بدانند که فتح و انصرت بکثرت عدد و عدت نیست بلکه از بر خداوند است
 است و ما انظر الا من عند الله کریم و لقد نصرکم الله فی سوادین کثیره و یم حنین انفا عجبا کم کثرکم
 فام تغن حکم شبارده بن معنی نازل است پوشیده مانده شاید که است این قول درین مقام حکایت
 آن بود که ای قائل آن ابر بنی معنی عجب فهمیدند و الا این معنی صحیح است زیرا که در حدیث بود
 در تریبی و غیره آمده است غیر الصحایه اربعه و غیره سایر اربابا و غیره ایش اربعه آلات لهن
 یغلب اثنا عشر الفاسن قلعه و در لشکر درین غزوه دوازده هزار مرد بود و میانه آن قائل نظر
 بعد و لشکر ملاحظه نمود و بلکه بخت شوکت و کثرت آن که در نظرش آمد چنانکه سیاق کلام و ال
 بر است فافهم و ازین بیان معلوم شد که صحیح است که قائل آن صدیق اکبر رضی الله عنه نبود
 چنانکه در روایتی آمده و الله اعلم و گویند که مالک بن عوف پیش از وصول اهل اسلام بواسطه
 حنین در آره و لشکر خود را در کین گاهها نشانده و وصیت کرده که چون لشکر محمد فاضل درین
 میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیر باران کنید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در علی الصبح
 و در روایتی وقت سحر در روایت نزدیک اندر مقصود تعبیه لشکر خود نموده دالویه و رایات مردم
 داده متوجه ساخت و چون کین گاهها تنگ بود و ادای حنین منگام داشت و راهها تنگ
 بود و همه یکبار از یک محل نتوانستند در آمد فرج فرج شده بود ادای از حال ستوده در آمدند و مخالفان
 زینهار فرصت نموده از کینها بر آمده یکبار بر لشکر نهند و تیر باران کردند و ایشان تیر اندازان
 بودند و مقدور لشکر خالد بن الولید بود و یابی سلیم که اکثر سلاح نداشتند و بفرار نهادند و از عقب
 کفار پیش که همراه بودند و نو مسلمانی ضعیف الایمان که در دست ایشان قرار یافته بودند نیز فرار
 نمودند باقی صحابه نیز طاقت نیاورده جولان نموده متفرق دسترازل شدند و تفرقه در میان لشکر
 اسلام بطوریکه اتفاقا که پیش معبودی چند پیش نماند و از دلاوران که در آن روز ثبات قدم
 در زمینند علی بود و عباس و ابوسفیان بن الحارث و بصره بن الحارث بن عبد المطلب و سلمان
 عباس قثم و فضل و اسلم بن زید و برادر او امین بن امین و عبد الله بن الزبیر بن
 عبد المطلب و عقیل بن یطیالب و جنود دیگر از اهل بیت و ابو بکر و عمر و ابن مسعود و غیره در میان

در بیان

ایشان بودند بعضی طرقت پیش روی ایشان و بعضی بین دشمنان عباس کاتب آن حضرت صلی الله علیه و آله گرفته و ابوسفیان بن الحارث عنان بدست گرفته امیناده و بروایتی عباس کاتب است گرفته و ابوسفیان رکاب چپ ساری آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن روز بر ستر بود که لیل نامش بود و در ستر آن بجهت میخاک فرود شده بود به فرستاده بود چنانکه در محل خود گذر شده است و گفت اند که در سوار کعبه در محل که موضع حربه و طعن ضرب است کمال شجاعت و مزید قوت و نهایت قدرت و تحقیق نبوت است الا بغال در عادت از مرکب طاعت و شجاعت است صاحب نیست سوار حرب مگر خیل که مخلوق اند بر آن کوفه تحقیق سوار شدند ملائکه حرب همراه آنحضرت بر سپاه ابلق نه غیر آن از مرکب و زینت داده نشود سهم غنیمت مگر بر سپاه بغلات بغال اهل پس گویایان خود آنحضرت صلی الله علیه و آله که حرب مسلم نزد بر ابر است و قوت قلند و شجاعت نفس و نقد و توکل بر خدا و توکل با وجود مملکت و میزند بر ابر و با نسیب او میخاک است که نزد ایشان و ابوسفیان بن الحارث عنان میگرفت باز میبخت و میگفت آنحضرت عباس کاتب گرفته بودند بر آنند که من بنده خدا و رسول اویم و فرمود انان بنی لاکذب انان ابن عبد المطلب تا تقویت تو شوق کند و لهامی مسلمانان را و تذکر کند ایشان را و عده حق را نبعت و میگفت انان ابن اعباد الله انان ابن اعباد الله و میگفت یا انصار الله یا انصار رسول یعنی من پیغمبرم و پیغمبر دروغ نگوید و من یقین دارم که عده حق بر انبوت حق است که از فرود حق جل و علائم انزل الله سکنه علی رسول و علی المؤمنین انزل جنود الم تر و ما و گفت انان ابن عبد المطلب و گفت انان ابن عبد المطلب و گفت انان ابن عبد المطلب از حسب پدر زیرا که در شریعت و فوات یافته بود در حضور جد و عظیم بود قدر و مرتبه عبد المطلب میان مردم و نیز سید هیچ کس نشوکت وی و محل ظهور خوارت خوارق کادرات بود ایشان چون در بقرار نهادند که هیچ کس از ایشان روی باز پس نگیرد و جماعتی از انصار و قریش و آنها که در مسلمان بودند و هنوز نسبه ایشان از هر کس حقد و حسد و کینه پاک نشده بود و جث باطن را اظهار میکردند بگفتند که اصحاب محمد چنان است که زینت کتا با کنار دریا توقف نخواهند کرد و کله در آن خط که بر او را در صفوان بن امیه بود گفت امروز روزی است که سحر باطل گردد و بعضی اشکال این سخن از ابوسفیان بن حرب نیز نقل کرده اند وی یا صفوان گفت بشارت باد ترا که محمد و اصحاب او گرفتند و صفوان چون در سورت شرک و کفر وی شکسته شده بود چون عنایت آن حضرت

شده و حیطة امن و امان در آمده بود و بدان اظهار استبشاشه نکرد و گفت بشکند خدا چنانکه درین ترا
 هر آینه ترتیب کرد آن مردی از قریش مرا بهتر است از آنکه ترتیب کند مردمی از به اذن ائمه
 چون مردم همه پریشان شدند و آنحضرت علیه اسلام با پندی معدود به جای خود ثابت ماند
 آنحضرت به عباس فرمود بانگلی زبان بر یازان و ناکن و یار یا معشره الانصار یا اصحاب السوره سوره
 درختی که نمایه در حدیث بیعت که مذکور تحت آن و ایشان را اصحاب الشجره و اهل بیعه الرضوان
 نیز گویند اصحاب سوره البقره را و تعظیم اصحاب است که ایمان آورده اند به سوره البقره که آن
 سوره قرآنیست و عباس بجانب جوار الصوت بود بغیر موده حضرت و اقتضای مقام آواز بلند
 اصحاب را بخواند تا حاضر آیند! این چون آواز عباس شنیدند جواب دادند و گفت یا لایک
 یا لایک و چنانکه ز نور بجانب صوب خود رو دیا شتران و گاو ان بر اولاب جستن نمایند بطرف
 آواز عباس بشتافتند و بعضی که مرکب ایشان در سر حرکت نمیتوانست کرد سلاح از بر انداختند
 و از مرکب فرجسته خود را بر زمین انداختند و شتابان بجانب آنحضرت آمدند تا قریب بعد از
 جمع آمدند و حمله بر سر شترکان آوردند و جنگ در پیوستند پس فرمود آن حضرت الان حمی
 الوطیس و طیس تنور گرم که نماده میشود و روی نان مثل زده شد برای شدت حریم و گرم شدن
 آن و میاوند که این تعبیر کلومی است که شنیده نشده است از هیچ کس پیش از آنحضرت و
 آن حضرت از استر فرود آمد و شسته خاک با سنگریزه برگرفت تا هم سواره از علی بروایتی از این
 عباس طلبید و گفت شایسته الوجوه و بجانب دشمنان انداخت پس افتاد آن خاک و
 سنگریزه با در چشم تمامه لشکر شترکان و هیچکس نماند که در چشم وی نیفتاد و در روایتی پند چشم
 و بان خاک و سنگریزه پس فرمود شکست خوردند سوگند به پروردگار محمد و گفت خداوند است
 کرد آن وعده خود را نشود و نباید که غالب آیند کافران بر مسلمانان و در روایتی آمده که اینها
 بخواند اللهم لک الحمد و الیک الشکر و انت استعان و یک استغاث و علیک النکلان و غیره
 آن حضرت اندر نهاد و ب محبت خودند کافران سوگند پروردگار محمد پس آید جبرئیل گفت
 یا محمد تا قیام کرد خدا تعالی تر از هر روز آن کلومی که بلفظین کرد موسی علیه اسلام در روزی که شکافته
 در یابری بنی اسرائیل و در زبان نازل شد در قول حق سبحانه و تعالی است و لکن الله ی

و لیلی المؤمنین منہ بلا حسنا ان اللہ سمیع علیم و از جابر بن عبد اللہ انصاری منقول است کہ آواز
سنگریزه ہا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجانب مشرکان انداخت چنان نمود کہ از آسمان طشتی
ریختند و باقی آنجا کہ پیران ایشان در لشکر ہوازن بودند نقل میکردند از پیران خود میگفتند
کہ چون سنگریزه ہا بجانب ما انداخت بیخ فروماند از ما کہ چشم وی از آن در نیامد و دلہای ما پلیدین
گرفت و قلق و اضطراب افتاد و عیبی غظیم استیلا یافت و میگفتند کہ شنیدیم ما آواز ترا چنانکہ تبت
را بر طشت گذرانند و در همان زمان از آسمان مثل کسای سیاہ پیدا شد و در میان ما و قوم افتاد گاہ
کردند و دیدند کہ مورچہا سیاہ در آن صحرانتشر شد و تمام وادی از آن مملو گشت و میگفتند کہ بر
و درخت کہ در آن جنگاہ بود در نظر مخالفان سواری مینمود و در میان زمین و آسمان مروان
سفید پوش و یدیم بر اسپان ابلق سوار علا قما میان ہر دو کتف گذاشتمہ بودند و ما را مجال و
طاقت آن نبود کہ در ایشان نگاہ توایم کرد و از سعید بن خیر آمدہ کہ گفت حق تعالی در آن روز مرد
فرمود پیغمبر خود را پوچہزار تلک و بعد از انقضای حرب میگفتند ہوازن کہ کجا اند آن مروان کہ بر
اسپان ابلق سوار بودند و جاہهای سفید در برداشتند و ما کتف گذاشتمہ مگر بر دست ایشان و
از اینجا معلوم میشود کہ ملائکہ در غزوہ چنین نیز قتال کردند چنانکہ در بدر و قول آنکہ گوید اینجا نزول
برای امداد اعانت بود و قتال مخصوص میدر بود ضعیف است پس سلمان شمشیر ما از نیام
بر کشیدہ بر کاوان ریختند گویا شمار از آسمان سے افتد و شکست دادند و ہوازن بقدر روشن
تر سے نہ ایستادند و روی بفرار نهادند و الحمد للہ و او از سید بن عثمان جمعی آرنہ کہ گفت کہ در آن
وقت کہ جمعی از قریش با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بمنین بیرون آمدند من نیز بودم مقصود من آن
بود کہ اگر دستے بروی یایم اورا بہ قتل آرم و کعبہ کہ از جهت قتل پدر و برادر من کہ روز احد کشته شد
دہشتم بکبیر و نیت من ان بود کہ اگر تائہ مردم مطیع و متقاد او شوند من نشوم با من قصد از عقب
وی در آمدم خواستم کہ بروی شمشیر برانم ناگاہ دیدم کہ زمانہ تشری مثل برق میان من و او سپید
و نزدیک بود کہ مرا بسوزانند پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا شبیبہ نزدیکتر آئی پیش من
پس دستی بر سینہ من زد و گفت بار خدا یا اورا از شر شیطان در پناہ و در پس حق تعالی آن را عیب
را تمام از خاطر من زایل گردانید و بخدا سوگند کہ وی در آن ساعت دو ستر بود از گوش و چشم من

فرمود بر با کفار مقاتله کن پس پیش آنحضرت میرنتم با کافران جنگ میکردم و بجدا سوگند که اگر
 دوران ساعت پدر من زنده بودی هر آنکه او را شمشیر زخم پس کفار نیز میت نمودند و حضرت
 بخیمه خویش مراجعت نمودن بر او آید بم ابطاله جمال او شرف شوم فرمود یا شبیه آنچه خداوند تعالی
 بتو خواسته بود بهتر بود از آنچه تو بنفس خویش بخجرتی و هر چه در ضمیر من بود کشف کرد پس گفتتم
 اللهم ان لا اله الا انت و انك رسول الله بعد از آن گفتتم يا رسول الله استغفر لي فرمود غفر الله
 لك پوشیده نماند که سیاق حدیث ولالت را در برانکه ایمان در دل شبیه همان نفری که حضرت
 کرده آمد بود و محبت که باعث بر قتال کفار شده پیدا شده بود لیکن بلفظ شهادت ظهور نیامده بود
 و الا ان بشهادت نیز مشرف شد پس در حدیث دلیل است بر آنکه حقیقت ایمان همان تعبدی
 قلبی است و اقرار بلسان زاید است بر آن برای اجرا احکام ایمان پس چون آن نیز حاصل
 شد ایمان تمام شده و کمال پذیرفت و در صحیح البخاری آورده که از بله جن غارب پرسیدند که
 آیا فرزند زید شما در روز حنین گفت اما رسول خدا فرزند زید بود بر مرکز استقامت ثابت و مستقیم بود
 و چون حمله کردیم با بر هوازن متفرق گشتند ایشان پس پیش آیدم بر مغالمت پس گرد کردند و تیر
 باران ساختند ما را بسهام اشارت کرد بر ارضی الله عنه که این ابتلا را بفرار و پریشانی بپاسم
 او تقصیر ما آمد که متوجه و متعلق بجهنم و نیادی شدیم چنانکه در غزوه احد نیز هم چنین شد و گفت
 اما رسول خدا صلوات الله علیه وسلم بر غلبه بینای خود سوار بود و میفرمود انما لکذب انما لکذب ^{الطلب}
 و جانتز نیست بر آنحضرت فرار و هرگز در هیچ موطنی از موطن فرار و انترام نمود و خود چه صورت دارد
 با آن شجاعت و ذوق بوعده حق که شتر از آن گردد و فرار نماید و حلق است بر عدم جواز عقاود
 و انترام بردی صلوات الله علیه و علم و تقاضی حیاض در شفا نقل کرده است از ابن مرثد مالکی
 که هر که گوید که آنحضرت گریخت توبه باید داد و اعدا از آن اگر توبه توبه کردیها و الا قتل باید کرد و گفته
 باطلی گفته است که اگر این قابل باستقامت مخالف است در اصل مسئله که حکم سیاب
 است و هیچ با اردو اگر موافق است که سیاب قبول کرده نمیشود توبه او مشکل است و درین مسئله
 اختلاف علماء است که توبه سیاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقبول است یا نه و قتل او بجهت
 از داد است یا بطریق تعزیر و صل آوردند که درین غزوه چهار کس از مسلمانان بشهادت

صلوات

باید

رسیدند یکی از ایشان امین بن امیر و اسامه بن زید را آوردند و خود را بخداوندان حضرت صلی الله علیه و سلم
و ذکر خدام پیامبر و عقائد کس الا اهل شرک و شقاقی بدار البوار شتافتند و بسیاری از ایشان
سر در رقبه اسلام در آوردند باقی فرار نمودند و قسم شدند طالبان مالک بن عوف روی بجهنم
طایعت ننهند و فرقه بطرف لطن نخله گرفتند و جماعه بحیت صیانت مالی که در او طاس داشتند
شتافتند و مسلمانان در دنبال ایشان افتادند و قتل کردند و آنحضرت حکم کرد که من قتل قتیلا فله
سلب هر کسیکه بکشد کافر را سلب می و سحر ایا شد و در روایتی هر که بکشد ویران گواه بگذرد سلب
و سلاح و ثیاب و دایه قتل و غیر آن و ابو قتاده انصاری درین روز کافری را کشته بود و سلب او
در دست مرد دیگر افتاده بود پس ابو قتاده پیش آنحضرت آمد و صورت حال را بعضی سینه
آن مرد گفت سلب آن کافر در دست من است ابو قتاده را خوشنود گردان یا رسول الله
از من تا سلب قتل خود را به من بگذار و ابو بکر صدیق گفت رضی الله عنه بخدا سوگند سوختن
شیر را از شیران خدا که در راه خدای مقاتله نموده باشد محروم بگذارد و سلبی که حق او باشد
تو در هر فرمود آن حضرت ابو بکر راست میگویی سلب قتل او را با ووه پس ابو قتاده زهر را بگرفت
و به بهای آن بستانی خرید و آنحضرت در آن روز بزنی گذشت که کشته شده و مردم بروست
از دهام نموده بودند فرمودند چیست این از دهام گفتند زن است از کفار که خالد و لید را
کشته کسی را به نزد خالد فرستاد تا وی بگوید که رسول خدا نمی میکند از کشتن زن یا طفل یا حیوان
تا که این اهل تشریح بود در قیاب و خالد پیش ازین معلوم نبود و بعد از آن ابو عامر شکر
را که قسم ابو موسی اشعری بود رضی الله عنهما با جماعی که زیر بن العوام و ابو موسی اشعری و سلمه
بن اکیع در آن بودند از عقب گرختگان بجانب لوطاس فرستاد و مسلمانان بعد از طے
سنازل بنحانفان رسیدند محاربه و قتال نمودند و در بین القوم که بر کشته سال و سرداران قوم
بود و ذکر وی سابقا گذشت از دست زیر بن العوام کشته شده ابو عامر که ابی سیریه بود
بشرن شهادت فرمود شد و در کفایت شهادت وی روایات مختلفه در روایات صحیح است که در
آشامی حرب مروی از نبی صیتم تیره بر زانوی ابو عامر زد چنان که آن تیر در زانوی وی نشست
و ابو موسی در پی صیتمی رفت و او را در یافت و کشت و خواست که تیر از زانوی ابو عامر بکشد

چون بکشید خون بسیار از روی رفت و ابو عامر از حیاط طمع برید و گفت ای برادرزاده من سلام من
 پیغمبر علیه اسلام برسان و از حضرت زوی القاسم آن که برای من طلب آمرزش کند پس امارت
 لشکر را به من تفویض فرمود و حق تقابل بر دست من فتح میسر گردانید و چون نزدیک آنحضرت معاودت
 کردم در خانه مبارک آن سرور درآمدیم دیدم که بر بریای که از لیبت خراب بود افتاده است و آن لیبت
 در پهلوی مبارک وی اثر کرده است پس قصه ابو عامر دست دعا می او معروضه نمودم پس آنحضرت
 آب طلبید و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن دست مبارک برداشت چنانکه
 سفیدی زیر بغل را دیدم و دعا کرد اللهم اغفر لابی عامر واجله من اهل بیته فی الجنة پس گفتم
 یا رسول الله از بر من هم طلب آمرزش کن گفت اللهم اغفر لعبد الله بن قیس و اولاد یوم
 القيمة در خلا کریمیا و عبد الله نام ابو موسی اخضر است و قیس نام پدر وی و در خدیث
 استحباب وضو و نماز است پیش از دعا و اقامت نام دریافت خوش از بزرگان و طلب دعا از اشراف
 در الوقت و اهتمام طلب دعا برای آمرزش که اصل وعده دعوات این است و آنحضرت صلی
 علیه و سلم امر فرمود که غنایم حنین را در جعبه جمع کند و مضبوط و محفوظ دارد تا در وقت تقسیم گردد
 و جعبه آن یکسره بسم و عین و تشدید امر وضعی است قریب باوطاس و حنین بر یک مرحله از آنکه
 که آنحضرت آنجا آمده قسمت غنایم حنین کرد و پانزده شانزده روز اقامت فرمود و جعبه نام زبیت
 که این موضع را بوی نام کردند از آنجا شب بکه آمده عمره بگذارد چنانکه ذکر آن بیاید و بناوی
 را فرمود تا ندانند که من کان یومن باللّه و الیوم الاخر فلا یغفل هر که ایمان دارد و نهد او را در آن
 پس باید که غلول نکند و غلول خیانت کردن در غنیمت پس هر یکی از اصحاب چیزه که از غنیمت
 برداشته بود باز آورد حتی که عقیل بن ابیطالب سوزنی برداشته بود و او را بود تا حاکم خود
 بدان بود چون این خبر شنید سوزن را از زن باز گرفت و داخل مخایم گردانید و غنایم حنین
 بسیار بود که هرگز در هیچ غزوه و سر به این چنین بلکه قریب این بدست نیامده و در سبایا حکم
 فرمود که هلی کرده نشوند و حواصل تا بنهند محل خود را و غیر ذوات حمل تا با یک حیض را و آورده
 که از جمله سبایان بود که بی شاکت الحارث بن عبد العزی نام داشت کسی از صحابه با وی غنیمت
 رد او گفت من خواهر رضاعی صاحب شام یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس او را پیش آنحضرت

از آنجا

آوردند گفت یا محمد بن خواهر رضاعی شما هم فرمود آن حضرت هیچ نشانی بر این امر داری پس آن زن بعضی از وقایع بیاد آن حضرت داد که قبول کرد پس آنحضرت رفای مقدس خود را برای او گسترانید و او را بر آن نشانزد و شک از ایشان بر رخساره مبارک او افتاد و از حال حلیمه و قوم او پرسید جواب داد که ایشان از دنیا رحلت کردند بعد از آن فرمود اگر خواهی پیش ما باش که معزز و مکرم خواهی بود و اگر خواهی در دیار خود باشی بتو چیزی انعام کنیم و می همین شوق ثانی را اختیار کرد آنحضرت بوسه یک کینک و نیز غلام و گوسفندان بداد و رخصت کرد و شام به حلیمه ایمان متعلق شده بدیار خود رفت و از بعضی کتب مفهوم میشود که آمدن شما در جبرانه که قسمت اموال میکردند و وجه جمع آن تواند بود که آمده است که آن حضرت بشمار وقت رخصت فرمود که تو باز گرد و با تو اموال خویش در جبرانه نگاه نمائی که من بطالفت خواهم رفت و در جبرانه سیاب سعادت شمار امید و مرتب خواهم ساخت چون آنحضرت بجبرانه آمد شما و قوم او را اموال و مویش بسیار داد و تو نگر ساخت پس یکراستی که او را پیش جبرانه دید آنرا روایت کرد و آنکه در جبرانه دید آنرا گفت *والله اعلم و صلی* چون مالک بن عوف با جماعتی از مشرکان ثقیف و هوازن که از حنین گریخته بودند بجانب طالیف رفتند و در حصار رومی محصن شدند و پیش از محاربه و انصراف استعدادهای قلع داری یک ساله ساخته بودند و در آن حصار محصن گشتند و دروازه بار بستند و داخل و خارج را مضبوط ساخته نشستند و دل بر جنگ نهادند و طالیف بلده کیره است بر سه مرحله یاد و مرحله از مکه و از راه عرفات و وادی نعمان که راه جبل است شب در میان می بردند کثیره الاعتاب و الفوال همان موضع که مردم عجم آنرا حجاز گویند و میوه و هوای خوش دارد حجاز نام ولایت است و طالیف شهری از آن و در اخبار آمده است که جبرئیل علیه السلام آن بستانی که از صحاب مریم که قصه آن در صدر سوره نون و انقلم مذکور است از زمین بر کند و بکند آورد و گرد خانه بگسوط کرد نگاه نهاد آنرا آنجا که طالیف است و این علاقه آنرا طالیف نام کردند و پیش آن بستانی نواحی صنعا بود و این زمین را که طالیف در دست وح گویند شیخ و او تشدید حیم و در بعضی روایات و اطلاق حرم بروی واقع شده است و در منظومه که بعضی علماء نظم کرده اند گفته اند *نظم حرم* الهادی و حج الطالیف حرم و الجزایر بعضی بحرم هادی مدینه مشرف اراده نموده و از حج طالیف

چون

درین راه راسته میگردد و نه در هیچ حرمی از اعتبار تقسیم و احترام و لیکن در نهایت چنانکه در حرم مکرم
 است و ذیبت خنثی همین است چون کیفیت حال بخت رسالت معلوم گردید غریبت بر فتح آن قلعه
 محکم گردانید و خالد بن ولید را با هزار مرد مقدمه لشکر ساخت و چون در راه گذر بر شخصی افتاد که
 آنرا الهیه بکسر لام و فتح تخمانیه مخففه نام است و در آنجا قهری بود از آن مالک بن عوف نصری فرود
 تا آن قهر را ویران کردند و بسوختند و قلع آنرا در کوه نمودند و لابد در آن اعصاب نیز باشند و پیش از توجیه
 بطالین طفیل بن عمرو دوسی را به بخانه ذی الکعبین بفتح کاف و فار و سکون تخمانیه که ضمنی بود
 از پشت فرستاد تا آنرا سندی سازد و از قوم خود مدد طلبید و در طالین آمده با حضرت ملحق شود و
 از طفیل بن عمرو شعری نقل میکنند که در باب این منم گفته است باز لکعبین است من عباد کاه
 ای ذی الکعبین نیستم از پرستندگان تو و سیلادنا قدم من سیلا و کاه و ولادت سلیمانان قدیم است
 از ولادت تو یعنی و سه بر بیزیرتیرگان از چوب تراشیده اند آتی خشیت انار فرود کاه بدست
 انداخته ام و فروخته ام آتش در دل تو یعنی سوخته ام ترا و طفیل بعد از چهار روز از خدمت را برداشت
 با بعضی از قوم خود که بوی موافقت نمودند آمده بان سرور ملحق گشت و بعضی اسباب و آلات فتح قلعه
 و لقب آن نیز با خود آوردند و چون لشکر در زیر قلعه طالین آمده نزول کرد اهل قلعه تیر باران
 عظیم نموده بسیاری از سلیمانان را بخرج ساختند و بعضی بدرجه شهادت تیر رسیدند و موازن
 در غن تیر اندازی بسیار ماهر و چگانه بودند پس حکم شد که لشکر سپاه یون از آنجا کوچ کرده در بلندی که
 اکنون مسجد طالین است نزول نمایند و در آن غزوه از اموات المؤمنین زینب ام سلمه همراه بودند
 و در خدمت برای ایشان ترتیب نمودند و صاحب را حکم فرمودند تا بقلع شجاریه این قوم از تخمیل و کژدم که
 بسیار بود مشغول شوند که سبب آزار و نگون ساری کفاری شده اهل چوان ازین واقع گشتند
 در خواست نمودند و زبان بضرع و زاری کشادند که از برای خدا و رعایت رسم ترک قطع این چنان
 ننگد پس فرمود آنحضرت ای او عسائره و لایحه رسم بدستی من میکنند ام آن در جنان از برای خدا
 و از برای رسم و در اینجا هم در مدت اقامت که میزده روز و برواتی پانزده روز و برواتی چهل روز
 محاصره داشتند جنگها عظیم واقع شد و خینق نهادند و این اول خینق بود که نهاده شد در اسلام
 و اسباب و آلات آنرا طفیل بن عمرو دوسی در وقتی که باز آمد از سر ذی الکعبین آورده بود

۵۰

پس گشته شد از کفار جماعه و جمعی کثیر از اصحاب مجروح شدند و دوازده مرد شیب شدند و چهار نفر تصفا
و بیعت از قریش و یکی از قبیله لیس و یکی از ان جماعه عبدالله بن ابی بکر صدیق اکبر اولاد و کورده
رضی الله عنهما درین دو از ده تن شیب شد و بعضی گفتند که ابو محسن ثقیفی ترس بر روی زد و مجروح شد
و سندان شد جزاحت می و بعد از مدت های مدید بفرگشت و بعد از وفات حضرت در خلافت بنی
بان رحمت از دنیا رفت و عبدالله بن امیه برادر ام سلمه نیز از شهدای این غزوه است و در حوزب
لدینه از حافظ زید الدین العرفانی در شرح تقریب آورده که درین غزوه کورث چشم ابو سعیدان
صحیح بر جرب پس ذکر کرده است این سعد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر سر وی آمده گفت و جان آنگ
پیغمبر چشم در دست اوست چه چیز محبوب تر است نزد من چشمی که در جنت باشد تا یاد عالمی که باز چشم
تعالی بر تو چشم ترا در دنیا گفت در جنت خوب تر است و انداخت چشم را از دست و معلوم شد که کور
گردیده چشم دیگر در روز سوم در زمان عمر انتهی و در زمان محاصره روزی آنحضرت منادی را فرود
که نداد در بد که هر بنده که از حصار بجایب مسلمانان فرود آمد آنکه از او شایسته پس تقریب بیست زمان
اهل طایفه حیلها نموده بزی آمدند از آنجمله نضیع بضم نون و فتح فابن الحارث بود که به بکره فرود آمد
ازین جهت ملقب پابی بکره گشت و از اخبار اصحاب و مشاهیر ایشان شد پس آنحضرت همه آن
غلامان را از او کرد و رقبه ایشان از رقبه عبودیت مطلق گردانید و هر یکی را یکی از ملازمان درگاه
سپرد تا از مونات می خبردار باشد و بعد از مدت ها چون اهل طایفه باسلام درآمدند التماس نمودند
که آن بندگان را با ایشان باز دهد فرمود اولنگ عتقا الله یعنی آنها را از دگرگان خدا اند بندگان
نخاع و دنیا نید و در نسب ابو بکر این چنین آمده است که نضیع بن الحارث بن کلهه بن قحط کاف لام
و دال مجهله ثقیفی و بعضی گفته نضیع بن سرج بن کلهه و گفته اند که وی غلام حارث بن کلهه یا
بن کلهه است که به پسر بر گشته بود او را اگر گویند که بنی بود غلامان ایشان را بخود خوانند و آزاد
کردند بعد از آن روزه کردند بر ایشان جویش آنکه این دعوت بود مر غلامان را باسلام و بشارت
و لدن باطلاق و اگر جماعه از کافران را دعوت کنند باسلام و بشارت دهند به نعمت های دنیوی
و آخر می همان است این چنین جماعه را بشارت داده دعوت کردند باسلام پسر بعد از آن که کذب
حکم تقایم گرفتند و بنده شدند از او کردند چون بطریق عنوه و قلبه نگرفتند بنده نشده باشند و مزاد

از آزادی اطلاق در پاس و بطور خود بودن است چنانچه عبارت هم عقدا الله شارق بان میکند تعبیر
نهی ملکیت آن قوم از ایشان باید کرد یا امر کرده باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن قوم را که آزاد
کنند این عبیده را و گویا این خدمه حرب است که باین طریق ایشان را از قید القوم بر آوردند و در حقیقت
چون همه ارجح حکم آلمی و تغذیه فی حکام بحضرت رسالت پناهی است محل اشکال و سبب علانیت الله
آورده اند که در ایام محاصره طالیف علی مرتضی که بم الله و همه جمیع از صحاب بفرموده الله در در طاعت
ایند یار برآمد و داد و محاربه و قتال داد و بتان هوازن و ثقیف که در آن نواحی است شکست و تار و
و یار مشرکان خراب ساخت بجناب رسالت رجوع فرمود چون چشم مبارک آنحضرت بروی منور
کرم الله وجهه افتاد بیکه گفت و بادی خلوتی ساخت و طریق را در خفیه سخنان بسیار گفت چون زبان
سخمی دراز گفتن است و پذیرفت جابر بیگونی که صحابه گفتند شب راز و در راز با بسرم خویش
فرمود که با دیگران نمی گوید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما نجهت و لکن الله انما من راز نگفتم با کسی
و لکن خدا را از گفت بومی یعنی من بخود بادی راز نمی گویم و لکن الله تعالی امر که مرا تابوی را
گویم و چون پانزده شانزده روز و بر و اینی چهل روز از محاصره گذشت حکم بر حیل صدور یافت امر
کرد که بی فتح قلعه بقیه نشوند و از اینجا انتقال نمایند این امر بر صحابه شاق آمد و گفتند و عجبنا ما حالت
کنیم و فتح کرده نشد بر ما طالیف اینچه صورت دارد پس آنحضرت علیه السلام بقصد تعبیر و تویج ایشان
فرمود پس اگر می خوابیدم او کند بر قتال تا فتح حاصل شود بر روز دیگر جنگ مشغول شدند و در آن
بسیار ایشان رسید و ایشان شدند و بر سر راه اسال امر ایستادند پس فرمود آنحضرت تا ما فاکر
غذا انشاء الله تعالی ما کوح گفتند گانیم فردا انشاء الله تعالی یاران خوشحال شدند چون باز
سبک و در حضرت قسم میگردد یعنی چون گفتیم که کوح بکنید ایستاد شدید توقف گردید حال خود بر سر آنها
آمدند گفتند یا رسول الله ترهای ثقیف ما را بسوخت بر ایشان دعای بد کن فرمود خداوند
هدایت کن بر ایشان و بر ایشان را بر اسلام نزد من و آورده اند که آن حضرت در زمان محاصره
خوابی دید که قدمی بزرگ بر او پیش میزد وی هماده اند و پیش از آنکه تناول کند خروسی آمد و منقار در آن
تخج زد و بر بخت حضرت این خواب را با بوبکر صدیق که در فن تعبیر کامل بود حکایت فرمود گفت یا رسول
این خواب بشیر است یا که ترا اسال دستوری نداده اند که طالیف را فتح کنی حضرت فرمود است گفتی

من نیز همین تعبیر کرده ام و گویند سرور عالم صلی الله علیه و سلم در هر طائف تو قتل بن معاویه بود
مشورت نمود وی گفت اینجا مثل روپاه اند در سوراخ خرنده که اگر میایی بگیرد پشانه او را گریزند
متواتر رسانید و چون عمر فاروق پیش صدیق آمد و شنید که حضرت را دستور فتح طائف نیست
نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله بنده شکریم که ترا اذن فتح نیست فرمود آنحضرت آری نیست گفت
عمر پس مردمان را ندانم تا کج کنند فرمود بکن پس عمر ندای کوچ در داد پس مردم مستعد بر آمدند
و در مواهب لدینه از شیخ محی الدین نووی نقل میکنند که گفته است قصد کرد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم شفقت در رفق را بر اصحاب خود بر حیل از طائف از جهت صعوبت امر آن وقت که کفار که
در آنجا بودند آمد و تقوی و تحمیل ایشان بجهنم خود با کما علم داشت آنحضرت تا امیدوار بود که فتح کند
آنرا بعد از این بی مشقت و سرگامه حرص نمودند صحابه بر اقامت و جهاد اقامت نمود و جد کرد در حال
و چون رسید ایشان از اجزای جمع کرد با آنچه بود قصد آن حضرت اولاً از رفق و شفقت پس شحال
شدند از جهت آنچه دیدند از شفقت پس موافقت کردند بر حیل پس خنده کرد آن حضرت بجهت
تعجب از تعبیر ای ایشان اتمی و امر کرد آن حضرت در وقت رحیل با صحابه که بگویند لا اله الا الله
و عده صدق و عده و لفر عده و نهرم الا خراب و عده و چون رحلت کردند فرمود بگویند عابدون
لربنا عابدون و این کلمه ستون و ما ثور است در وقت رجوع بطن پس نظر قائل کنند که چگونه
میگردان حضرت در وقتیکه بیرون می آمد برای جهاد اصد او استعداد جمیع صحابه و آنکس خیل و سلاح
و آنچه احتیاج میشود بان از آلات جهاد و سفریست خالی میشد آنحضرت از آن درومی کرد می سپرد امر را
همه بسوی مولی خود عزوجل بقول شریف خود امون تا بچون عابدون لربنا عابدون صدق الله
و عده و لفر عده و نهرم الا خراب و عده و لغارت کرد بقول خود و نهرم الا خراب و عده به نفعی همه آن
اسباب را و حقیقت همین است زیرا که انسان و فعل او مخلوق پروردگار است پس وی سبحانه
خلق کرد و تدبیر نمود و اعانت کرد و لیسر کرد امور را بر دست هر که خواست و اختیار کرد از خلق خود
آنچه خواست پس همه صادر از دست و راجع بدو و اگر کسی خواست وی عزوجل و الا بلال سکر
اهل کفر را بی قتال قال الله تعالی ولو شاكر الله لا اتقونهم ولكن لیبطلو بعضهم بعضا پس صواب
سید بر صابر از او شاکر از او قال الله تعالی لیبطلوکم حتی تقلم المجاہدین منکم و الصابرين ینلوا جہنم

پس واجب است بر کلفت اتمثال هر دو حالت هم در قاعطه سیاب و هم در جوع بسوی مولی و سکون
 بسوی وی چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم میگردد سیاب را اولاد از برای نادب یا ربوبیت و
 از برای تشریع است پشتر جمع میگردد و تسلیم نمیداد امر را بجناب احدیت می عز و علا و ظاهر میگردد و تعالی
 بر دست شریف آنحضرت هر چه میخواست از قدرت عالیه و حکمت غامضه وی که ذخیره کرده است هر
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانست اعلم بحقیقت الحال علی وجه الکمال و حاصل آنحضرت چون طالبین
 از حال بنود و جبرانه آمد که غنایم خنبن در آنجا جمع کرده بودند و آن ششش هزار برده و بست چهار هزار
 شتر و زیاده بر چهل هزار غنم چهار هزار اوقیه نفضه و اوقیه نام وزن چهل است و در روایتی کثرت
 گو سفند بر تبه بود که در شمار نیاید پس دست نوال بنیل اموال بر روی خلائق بر کشاد خصو صفا
 بولقہ القلوب که هنوز نور ایمان در دلهای ایشان قوت چند برشته بود زیر بن ثابت را گفت
 تا احصا مردم نمود آنگاه گو سفند کشترا شتر و اندازا بر مردم قسمت کرد هر مرد بر چهار شتر با چهل
 و اگر سوار بود در از ده شتر با صده بست گو سفند نصیب رسید و زیاده از یک است سهم مرد و گو
 نقد ما از تو آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده بودند ابو سفیان بن حرب آمده گفت یا رسول الله از تو
 مالدارترین قریشی حضرت قسمی فرمود و گفت از نیال چیزی با عطانی فرمائی آنحضرت بلال را فرمود چهل
 اوقیه نقره و صد شتر با و النعام فرمود ابو سفیان گفت پس من نیز بدین امر نصیب ده و نیز بدین نام هر گاه
 ابو سفیان بود این نیز بدین معاویه را بنام غنم کرده بودند فرمود چهل اوقیه و صد شتر دیگر و این ابو سفیان گفت
 پروردار من شتر آتوا بکد اسو کن که نوری هم در زبان جنگ هم در زبان شتی غایب کرم و در دست شتر و کد است
 بر اجرا خیر و یاد و بچنان کنیم بن کرم را صد شتر و او که بسوی زیادت دارد صد شتر دیگر داد جماعه کثیر از زور سگ
 مثل سهل بن عمرو صفوان بن اسیه و جویط بن عبد العزی و اسید بن بجانه ثقفی و عمار بن سلمه بن ابی
 وقیس بن سعید و فرج بن سعید بن جهمی و دیگران علاوه بر آن ثقفی و محرمه بن نوفل و مسجد بن یزید
 و عثمان بن نوفل و هشام بن عمرو عاصی را پنجاه شتر و او اختلاف است میان علماء که این اعلیایا
 جمله از مجموع غنایم بود و یا از خمس جاعه بر آنند که از خمس بود و جاعه میگویند که از مجموع غنایم بود
 و این قول راجح تر است القصد بطولها مجموع اموال از نفوذ و ایل و غنم همه بر ایل که در غیر خمس
 صرف کرد در اضی ساخت بعضی که ایمان نیاوردند بودند ایمان آوردند و بعضی که ایمان ایشان

صل

بجای

ضعیف بود بسبب حصول رضا و شنود سے قوتی پیدا کر آورده اند کہ در همین ایام گذر حضرت
 بر شیعہ از شتاب افتاد و صفوان بن امیه با وی بود و آن شعب از کوفتند و چهار پایان مملو بود
 صفوان نیز تیز در انما نگاه میکرد و نظر از آن بر نیداشت و آنشور بگوشه چشم مبارک بسوی وی نگاه
 کرد فرمود با او سب خوش سے آید و از اینها گفت آرسے فرمود ہمہ را بتو بخشیدم صفوان ہمہ را
 تحت و تصرف خود را آورد و گفت واللہ سمحت نیکند نفس هیچ احد سے نسل این عطا کرد
 نفس پیغمبر پس سلمان شد و داخل مؤلفہ القلوب شد و از بعضی نادان و جفاکاران
 آن آزار با ہم کشید و فرمود رسم اللہ موسیٰ از وی با کثر من بہ اقصیر و عقیقہ بن حصین و اقرع
 بن حابس را صد شتر داد و عباس بن مرداس را کتر از صد شتر داد و وی بخشم رفت و ایات
 گفت کہ بیت التعلیل تنع و تنیت العبدین عنیہ والاقرع و ما کتب دون امر و نہاس و من
 تصنع الیوم لایرفع ازان یکے این بیت است کہ در کتب خود در باب غیر معروف مذکور میگردد
 و ما کان حصن و لا عابس بفقان مرداس فی مجمع افتخار سے کند عباس پیدر خود کہ
 مرداس است بر معنی و حابس کہ پدران عقیقہ و اقرع اند چون ایات بسبع شریف حضرت رسید
 فرمود اقطعوا عنی لسانہ پس ابو بکر صدیق آورد و حصان شتر داد پس گشت شنودترین مردم
 فرمود آن سرور در آن من شعر سگولی بس و باعثہ اردر آمد و گفت پدر و مادر من صد
 تو باو بدستی کہ سن دینی مثل و بیت مورچہ در زبان خودی یا ہم میگردد زبان مرا مانند گزیدن
 مورچہ الا انکہ شعر گویم و سن در شعر گفتن بی اختیارم حضرت تبسمی فرمود و گفت خوب ترک شعر
 نمیتوانند گفت چنانکہ شتر ترک چنین خودنی تواند کرد و در بعضی کتب سیر آمده است کہ چون شعر
 بسبع پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رسید با وی فرمود تو گفته این را تجعل تبی و سیت العبدین
 الاقرع و عتبہ ابو بکر چون مقصود موزون ندید گفت بین علیہ و الاقرع یا رسول اللہ فرمود جو
 بیان خواه چنین هر دو یک معنی دارد ابو بکر فرمود گواہی میدهم کہ تو شاعر نیستی سزاوار نیست ترا
 شعر چنانکہ حق تعالی فرموده است و ما علناہ اشعر و ما یبغی لہ و ازینجا است کہ بعضی گفته اند
 موزون خواندن شعر از آن حضرت میسر نبود و فرق بیان موزون و ناموزون نیکو و سبحان
 القصد بطولها خاص و عام را با عطا و الغام شمول ساخت و بوالطین خواہر خلایق را مخطوط

معمور گردانید خصوصاً اهل مکه را از مولفه القلوب و غیر محرم زیاد از حد و حصر و او انصار را که
 مخلصان درگاه و بیگانه بودند و منزله و میرا و معاف و محروم داشت و مثل آن بخشها نموده میگویی
 انصار از این معنی دیگر آمد و بگین گشتند که این نوع بقریش که هنوز متعلق بحلبیه اخص و اختصاص گشته
 و سایر قبایل عرب که در راه خدای حج و محنت ناکشیده و ندیده اند میدهند و ما امتروک و محروم میگرددند
 و حال آنکه شمشیر ما از خون کفار خشک شده است چون ایحکایات انصار بسمع شریف رسید کسی
 فرستاد و ایشانرا طلبید و درون خمیه کشیده بود طلبید و سچکس را از غیر ایشان نگذاشت که در آید
 فرمود ای گروه انصار این چه سخن است که از شما بمن رسیده شما گفته اید آنرا بانی گفته یارسول
 اما اکابر و رؤسا را مناجاشا و کلا که آنرا گفته باشد اما جوانان و نوخاسته را ضامن نیستیم شاید
 گفته باشند و بزرگان ایشان مثل این حرفها آمده باشد پس فرمود آنحضرت اما من نیافتم شما
 کافر و گمراه پس بخشیدند تا بیگانه شمارا ایمان و هدایت نمود بر راه راست که خطم نعم و اصل عطایا
 و پیش از آنکه من نیایم در میان شما دشمن بودند بیکدیگر پس الفت داد میان دو کمان شما و انصاف
 پیش از آمدن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در غایت تنازع و تقاطع بودند میان یکدیگر و
 اوس و خزرج که دو قبایله اند تا صد و بست سال بیکدیگر جنگ میکردند چنانکه فرمود حق سبحانه

و اذکر ان الله علیکم ان کنتم اعداء فاعلمت بین قلوبکم فاصبحتم بینه اخوانا و کنتم علی شفا حفرة
 من النار فاعلکم منها و غنی کر در آید شمار الغنایم و برکت در اموال بر اولاد شما بوجود من تو شکر
 و انا هم فتجا قریبا و منافع کثیره تانذ و نهادگان الله عزیزا حکیم و عدکم الله منافع کثیره الایه و غیره
 ذلک من انبایات و سید عالم صلی الله علیه و سلم نعتی پروردگار تعالی بر انصار بوسطه و
 ارزانی داشته ذکر کرد انصار خارشش بودند پس فرمود آنحضرت چه جواب من میگویند
 گفتند یا رسول الله پدران و مادران ما فدای تو بود چه جواب گوئیم و الله الملت و رسول فضل
 و منت تو بر ما فراوان است پس فرمود آنحضرت اگر خواهید بگویند شما دوران گفتن صادق و
 مصدق آید که تو بجانب ما آمدی در حالتی که قوم ترا با تکذیب میکردند و ما صدیق تو کردیم و کسی
 پر دای تو نیستی که تو نصرت نمیداد ترا و ما نصرت و اعانت دادیم ترا و بر آمده و بیرون آورده بود
 تو از دای خود ما جاسه دادیم و فقیر و درویشی بودی ما مواسات جو آن فردی و خدمت تو کردیم و حاجت

برای

بودی ما را این گردانیدیم چون این سخنان از حضرت بطریق انصاف و تواضع و شکر گذاری
 حضرت باری سرزد انصار گفتند بلکه خدا و رسول او را بر امت است یا رسول الله اگر وجود تو
 در میان نمی بود چه فرق بود میان ما و دیگران با وجود تو شرف و معزز و ممتاز و منفرد شدیم و در
 دنیا و آخرت معزز و مکرم گشتیم با پیغمبر و کسیتیم همه از آن تست و طفیل تست ما شنودیم از خدا
 و رسول وی نظر ما بر اثر متابعت تست نیز بر شایع دنیا مصراع چون تو داریم معنی همه داریم همه
 پیران و بزرگان ایشان گریها کردند و تقبیل دست و زانو می آغختست سر فرزند گشته بعد از آن
 از برای تسلیه ایشان و اعتدال تخمیش ببطایانم دنیاوی فرمود که قریش قریب العهد بودند
 بجا بیت و عصیت با رسید با ایشان و من خواستم که بسبب این مال و عطا بصر عصیت ایشان
 نمایم و دلها می ایشان را لغت دهم با بیان و قبول اسلام و فرمود جعیل بن سراقه ضمیری که از
 فقرای اصحاب صفه است و در اکثر غزوات با من همراه بود او را ازین عنائیم هیچ ندادم و هر یک
 از عینیه و اقرع را صد شتر و آدم زیرا که اعتماد دارم بر ایمان و خصلت او و فرمود ای گروه انصاریان
 راضی نیستید شما که دیگران با شتر و گوسفندان بنازل خود باز کردند و شما با خدا و رسول خدا نبی تنها
 باز گردیدید خدا سوگند که آنچه شما باز گردیدید بهتر است از آنچه مردم آن باز کردند و فرمود ای انصاریان
 شما در چشم مردم که من مال بولطفه القلوب میدهم و شمارا با بیان شما میگذاریم و بر کمال علم شما
 اعتماد می نمایم فرمود اگر مردم در دادی و سع سلوک نمایند من سلوک در دادی و شعوب انصاریان
 نمایم مردم همه و شمارند انصار شعار و شمار جامه بیرونی را گویند و شعار جامه درونی که با سو
 تن پیوسته و پیچیده است و در جایی دیگر واقع شده است که انصار کرکشن من و عصیت من
 و کرکشن بفتح کاف و سکون را یعنی معده و خیال و صفار اولاد اند و عصیت بفتح عین مملو و
 سکون تحتانیه و میبصره و آنرا فرقانیه زبیل از جرم که در جاهانگا دارند و آنرا تقچه گویند یعنی چنانکه
 در عصیت جاهانگا و متاعها تنگا دارند و لها کسینه یا بی اسرار و انوار است و فرمود ای انصاریان
 من با شما ام در حال حیات و ممات بعد از آن نوید نبوغی از دنیا هم داد فرمود که بنحو جسم که پیچیده
 نبوسیم که بعد از من بحرین خاصه شما باشد که بهترین موهبی است که بفتح آن مرخصی و مخطوط
 داشته اند انصار گریه و زاری کرده گفتند یا رسول الله بعد از تو ما را با آنها احتیاج نیست و مال

و متاع دنیا کار نه آن روز مباد که سایه طهارت تو از سر ما کم شود حضرت فرمود که از جان و اذن و قوت
 ازین عالم چاره نیست و بعد ازین شمارا کار با پیش خواهد آمد صبر کنید و تقوی و زریه تابی خجالت
 و شرمساری بجز اورسول خدا حق شود بی موعده ملاقات من با شما حوض کوثر است که طول و عرض ^{منظور}
 صدقاه عمان است و حد و کوزای آن بیشتر از عدد نجوم استمان است پس انصار شکر حق صل
 بجای آوردند که ببال فریفته نشدند و از خدا و رسول دور نرفتند و بعناقیبهای خاص آنحضرت
 مخصوص گشتند و الحمد لله چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جبراهه تقسیم اموال و سبایا نمود
 جمیع از هوازن در ملازمت حضرت آمده بشریت اسلام مسعد شدند و از اسلام عقبه قوم نیز خبر
 دادند و در میان این قوم ابو برقان بضم با و سکون را که به نسبت علیه سعدی سلم صاعی آنحضرت
 می شد صلی الله علیه و سلم در برین مرید و گفتند یا رسول الله بلا و محنتی که بر ما رسیده
 بر تو خف نیست اکنون بر ما منت نه در حمت کن چنانکه خدا تعالی منت نهاده و رحمت کرده است
 ترا میداریم که اموال و سبایای ما را باز گردانی زیرا که در میان سبایا عیال و خالات و رضاع
 خواص تواند که کفایت و نگاهداشت تو نموده اند و خدمت تو کرده پس آنحضرت فرمود که من
 غنائم کردم و بنظر آمدن شما مردم که شما بیایید و درین باب سخن کنید و شما دیر کردید و نیاید
 من چکنم و با من جمیع مردم اند چنانکه می بینید و دوست ترین سخن نزد من راست ترین آن است
 و اموال و سبایا همه متعذر بنیاید شما اختیار کنید از اموال و سبایایکی را هر کدام را که دوست دارید
 همه گفتند اهل خیال را از این شتره از بیشتر دگو سفید و نقد چه سخن کنم بغیرورت اختیار سبایا کنیم
 حضرت فرمود آنچه نسیب نبی باشد و برواتی نبی عبد المطلب است بشما باز گذاریم و بحمت
 شما از مردم دیگر درخواست کنم که از مصلص و نصیب خویش بگذرند چون نماز پیشین گزارده
 شما بر پدای خیزند ز از نزد مسلمانان شفیع سازند تا از زمان و فرزندان ما را باز دهید بعد از آن
 من برای شما از مسلمانان در خواست کنم هوازن موجب فرمان عمل نمودند پس آن حضرت در
 مجمع اصحاب برخاست و بعد از حمد و ثنا بر باری تعالی چنانکه لایق و سزای جناب اوست فرمود
 که ای مسلمانان برادران شما از هوازن مسلمان شده و تائب گشته نزد من آمده اند و قرار بر آن ^{افتاد}
 که سبایای ایشان باز و هم از شما هر که باین امر راضی است و لطیف نفس از نصیب خویش بگذرد

باید که چنین بکنند هر که نگذرد و عوض آن از اولی که حق باید بدید از او هم استای که حاضر بودند گفتند
 یا رسول الله ما به این ما لطیف نفس قبول کردیم بی عوض آنگاه مهاجران برخاسته گفتند که حکم
 نصیب ماست در آن رسالت است و انصار نیز همین کلمه زبان برکشادند حضرت فرمود من نفسی
 از غیر راضی نمیدانم شما بروید تا عرفا و وکلای شما بیایند و با من درین باب سخن گویند پس مردان
 باز گشتند و عرفا و وکلای آمدند و گفتند یا رسول الله این جماعه همه راضی اند و لطیف نفس شخصی
 قبول کردند در روایتی آمده است که چون آنحضرت از حده خود و از حده نبی با ششم و مهاجرین انصار و انصار
 خود برگشته افرح بن عباس مسمی که پیشوای نبی تمیم بود برخاست و گفت من و بنو تمیم را نمیخواهیم
 و عقبه بن حصین قرآنس که مقتدای نبی قرآنه بودند گفتند ما و قوم ما نیز باین راضی نیستیم و عباس بن
 مرداس گفت من و بنو سلیم نیز راضی نیستیم بنو سلیم تکذیب او نموده گفتند آنچه از ماست از آن سؤا
 خداست و تعلق آنحضرت وی دارد و هرگز نخواهد بود هر جمعه الله علیه و رضی عنتم پس فرمود آنحضرت
 هر که راضی نیست بازای هر اسیر که دارد من شش شتر بوی ندیم از اول غنیمت که حق است اگر است
 فرماید این جماعه مذکورین از حیاة عرب و اشدای ایشان و مولفه القلوب بودند که هنوز شدت ظلمت
 جا پست از صدور ایشان پذیرفته و تندیب اخلاق حاصل نشده بودند خصوصاً ابن عقبه بن
 حصین بغایت شدت خشونت و قسوت و رشت چنانکه در احادیث مذکور شده است شاید
 که بعد از اسلام بعضی آن تصدق شده باشند و الله اعلم بهر تقدیر چون اتمام آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در شان سبا پادشاهه کردند تمام سبب هوازن را با ایشان باز دارند و حضرت از پیش خود نیز
 آن سبا با ما خلعت با عطا فرمود بعد از آن از هوازن پرسید که مالک بن عوف که رئیس این
 قوم بود تصدی محاربه و مقاتله شد چنانکه گذشت کجاست گفتند در طائف است فرمود اگر بایست
 و مسلمان شود اهل و عیال و مویشی و اموال او را با دویم و صد شتر دیگر بوی عطا کنیم چون این
 مالک رسید سر در شد پس هم در جوانی بلا زست حضرت آورد و مسلمان شد و اهل و عیال او مال و مویشی
 یافت و در مدح رسول صلی الله علیه و سلم آیات گفت که بعضی از آن نیست شعر ما ان را بیت
 ولا سمعت بشابه فی الناس کلهم مثل محمده اونی و اعطی للجزیل اذا احتدی و ولین نشاء
 یحرک المانی فده ویرانیز داخل مولفه القلوب داشته بروم او و چند قبیله دیگر که شرف اسلام در حق

امیر ساخت و او بود آن قبایل با گروه ثقیف مقاتله کرد تا زانیکه سلمان شد نزد چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هم قسمت غنایم فارع شد و غنیمت رجوع بدین مطهره نصیم یافت شب چهارشنبه که در او ازده شب از ذی القعدة باقی بود از موضع جبرانه احرام عمره بست و بسکه در آمد وارگان عمره بجا آورد و باز گویند که نماز عشاء را با صحابه گذارد و سوار شد و نماز فجر را نیز با ایشان گذارد و شب آید و فرست مردم از آن آگاه نگاشته و این جبرانه بر یک مرحله از مکة معظمه است چون در آخر روز سوار شوند و در آخر آنجا رسیدند چنانکه متعاقب آن و بیار است چایی دارد و رعایت تدویر و آب او در نهایت خردت بود و بگوستان آن کوههای خرد مثل طقار که در وی خمیر کنند افتاده مانا که لشکر باین در وقت اقامت ساخته باشند یا همچنان بسیلاب آب باران افتاده است و الله اعلم شیخ امام واقعه عبد الوهاب تقی قادری می فرمود که بارها بجز آن پیاده روزه دار رفتی شد یکباری چنان شد که در اینجا خواب رفته شد و به جمال بالکمال حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التجات مشرف شده اند هر بار که چشم بر هم می آمد جمال شریعت در نظر بود و کثیرا ذکر کرده که یاد نماز است کاتب حروف نیز بقصد متابعت آنجا رفته و خیال خواب کرده اما آن قابلیت و طالع کجا که این سعاد را در یابد و الله علی کل شیء قدیر بعد از آن متوجه بدین مطهره شد و عتاب بن اسید را بی فتح همراه خود بن ابی العیص بن امیه بن عبد شمس که اسلام آورد و زنی و از سادات قریش و جبر فاضل بود بجاوست که تعین فرمود و از بعضی کتب اسرار الرجال معلوم شد که عامل گردانیدن در مکة روز خروج بسوی چنین بود تا وفات آنحضرت عامل بود و او بجز نیز مقرر شدت و مرد روز موت ابی بکر است پنج ساله ابو موسی و معاذ بن جبل را رضی الله عنهما باعتبار در مکة گذشت تا اهاست آنرا قرآن مجید شرح تعلیم کنند و احکام دین و ملت را اجرا نمایند و گویند هر روز یک درهم برای عتاب بن اسید از بیت المال تعیین کرد و عتاب گاهی در انشای خطبه میگفت ای مردمان خدا تعالی اگر کسی روز را مگر کسی را که روز بدر همین قناعت نتواند کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در همین تعیین کرد و با خرسند بودم و حاجت کسی بستم و گویا در نیمه زنی بود تا عتاب مناده بودند که در بنی امیه کمتر بود و درست است که او را جبر فاضل در بیت کرده اند چون آنحضرت از مکة بر طلسم ان آمد و بقیه که از غنیمت آمده بود در آنجا قسمت فرمود و در آخر ذیقعدة با او ایل ذی الحجه بدین مراجعت نمود

و

آن سال مروان حج گزار و زنجانی که عرب در جاهلیت میگزار و در عتاب بن اسید با مسلمانان حج گزار و بی آنکه آن حضرت او را امیر حجاج کرده باشد و در روایتی آمده که او را امیر حجاج ساخته بودند و گویند که ابوسفیان بن حرب را بر بخران بنون و جمیم که از بلاد یمن است و الی گردانیده تا لیف تعلق نمودند و مجموع مدت غنیمت این سفر که دو ماه و شانزده روز و درین سال خواست آن حضرت صلی الله علیه و سلم که سوگندت بر پیغمبر را که از اہمات المؤمنین بود طلاق دهد و بروایتی آنکه طلاقش و او بر تقدیر گفت سوده بنذ سوگند دوستی مرد در دل من نمانده ولیکن سنجی هم که در اومی قیامت مرا در زمره زنان تو حشر کنند و مرا این سعادت پس است و نوبت نمود بعایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا بخشید تا این معنی نیز باعث محبت آنحضرت گرد و نسبت بوی و ہمدین سال از ماریہ قبطیہ استول شد و او را امیر جمیم نام کرد و ولادت او در سنہ ثمان و ستمین و در سنہ عشر و در سنہ ثمان و ستمین شائزہ ماہ و پروایتی بی شزہ ماہ و در بعضی کتب یک سال و دو ماہ و ششمین روز متفق است روایات کہ در مدت رضاع بود و بسط احوال و ذکر اولاد کرام آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم کرده آید و ہمدین سال زینب و ختر آنحضرت کہ منکوحہ ابو العاص بن الربیع بود و وفات یافت و از وی دو فرزند ماند یکی بسیمی بہ علی کہ قریب بلوغ رسیدہ بود و آمدہ کہ آن حضرت او را روزی کہ در ولایت خود ساختہ بود دختر مسماة با نامہ کہ بعد از فوت فاطمہ زہرا بوصیت وی امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ اورا تزویج کرد و درین سال در مدینہ مطیبہ غلام گران شد و مرویست از انس بن مالک گفت چون زخم گران شد مردمان گفتند یا رسول اللہ اطعمہ را برای ما نوح بند فرمود آن شب ہو الشعر العاقب فی الباسط الرزاق نوح گندہ شد است کہ قبض و بسط روزی در قبضہ قدرت و است و من امید دارم کہ بہ پروردگار خود برسم و بیچکس منظر از من طلب ندارد بخون و نہ بمال و درین سال و بقوسے در سال ہفتم آنحضرت وقوع یافت یعنی در مسجد آنحضرت منبر ساختند کہ بران خطبہ میخواند و پیش از ان نبود و در تعیین وقت آن و ہم سازندہ آن آیات مختلفہ آمدہ و ہمہ روایات متفق اند و آنکہ پیش از ساختن منبر در خطبہ تکیہ بستون میکرد و چون منبر ساختہ شد و برومی بر آمدن بستون از فراق آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم نالیدہ و این حدیث مشہور است مانع ہد تو اقر و خصوصیات آن نیز با چند حدیث صحیحہ ثابت شدہ آورده اند کہ آنحضرت

صلی الله علیه و سلم پیش از وضع منبر ستماده احاطت بخلعتی که رتبه شرف می یافت گاه گاهی بسبب
طول قیام عرض ابدال پشت مبارک بستون که در سی شریف بود نهاده خطبه میخواند چون منبر
روز جمعه از پیش بستون در گذرشته بر منبر آمد آن بستون چون آواز آنحضرت شنید و آن حضرت را پیش
نزد چنان ناله کرد در روایتی آمده که آواز کرد مثل آواز شتر که بچه خود کم کرده باشد و در روایتی آمده
که آوازی که در مثل فریاد طفل که مادر را خواهد و در روایتی آمده که خشنی کرد مثل خنین شخصی که والد
شخصی بود دنیا که اهل سجد را از ناله او دل بدو کند و بگریستند و او همچنان ناله میکرد و در روایتی آمده که
فریاد کرد بر تبه که شکافته شد چنانکه حاضران از او محسوس سقوط شد مردم پرسیدند بعضی از محل خود بگریستند
تا آنکه آنحضرت از منبر شریف فرود آمد و به نزد آن بستون رفت و دست مبارک بر آن نهاد و او را
در کنار شریف گرفت و فرمود اگر خواهی ترا هم در بست تو باز گردانیده به دران محل نشانم تا باز
سر نیز خرم و شاداب گردی و سوره دار شوی و اگر خواهی ترا بر زمین بست نشانم تا از خوبها
و چشمها بهشت آب خوری و انبیا و اولیا و صحابا کماکان از میوه تو تناول نمایند و در آن زمان
که آنحضرت بستون را در بر گرفته بود میفرمود نعم قدر فعلت نعم قدر فعلت پس بدین ترتیب یکی از رسول الله فرمود
این بستون چون پرسیدم از وی که چه اختیار میکنی در دنیا باشد یا در بهشت آن اختیار کرد در بهشت باشد
گفتم نعم قدر فعلت در روایتی آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم بعد از آن بفرمود که
از امام حسن کعبی رحمه الله علیه منقول است که چون حدیث منبر را روایت کردی گفتی که گروهی از اصحاب
چوب پاره از شوق رسوئی اصلی الله علیه و سلم ناله میکنند پس شما نیز او را تریب تا آنکه شتاق بقا کرد با
سنگ و گیاهی که در روایتی هست + به از آدمی دان که در معرفتی نیست + و در روایتی
آمده که آن حضرت فرمود تا آن بستون را در همان محل دفن کردند و منبر شریف از چوب اهل غایب که نام
درختی است شاخه درخت گزولیکن بزرگ تر است از وی و غایب نام پیشه است که درختان بسیار است
بر نیل از مدینه و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض یک ذراع و عرض بر درجه شریف
تو از زمان خلفا راشدین عنوان الله علیه جمعین بر حال خود بود و اول کسی که آوری یا بقیه
پوشیده بود عثمان بن عفان بود و بعد از شش سال از خلافت خود از درجه شریف که عمر بن الخطاب
بعد از ابو بکر صدیق رفته الله عنهما اختیار نموده بود محل جلوس پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفت بقول

اول کسیکه گسوت گستر و معاویه بود و هم در زمان امارت خود وقتی که از شام بیدینه قدم آورد
 که منبر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بشام برد چون منبر را از جای خودش جدا نیدند طلعتی پدید آمد که
 تمام شهر را تاریک ساخت و آفتاب بگرفت چنانکه ستارها نمودند پس معاویه از تبحر حال محال برگشت و
 پیشمان شد و اعتدال را از اصحاب گفت که مقصد من تفحص و تفقد آن بود تا او را زمین نخورد باشد
 بعد از آن شش شهر دیگر زیاده کرد و منبر شریف نبوی را بالای آن برداشت تا بلند گردد و حاضران
 اهل مسجد همه خطیب را به بیتند که ای تاریخ المدینه تو در روضه الاسباب و غنیمت می آرد که معاویه از
 شام بمروان که حاکم مدینه بود از جانب وی نوشت که منبر شریف را از مدینه بشام بفرستد ای خیر
 القصد شاید که نخست بمروان نوشته باشد بعد از قدم بیدینه خود نیز قصد آن کرده باشد یا اول خود
 آورده باشد و قصد آن کرده بعد از آن مروان نوشته و الله اعلم بعد از آن مهدی خلیفه ساخت که
 بر یمن قدم بگذارد ایام مالک منحس کر و چون منبر معاویه نیز بجهت طول عمر در سوختن بنامت
 یعنی از خاندان عباسی تقدیم منبر نموده از بقایای منبر نبوی صلی الله علیه و سلم بقصد تبرک شانها
 ساختند و بعضی گویند در تاریخ ششصد و پنجاه و چهار تحریفی که در منبر شریف واقع شد آن منبر
 معاویه با علمای وی منبر نبوی محرق شد و صحیح است که محرق باین طریق منبر خلفا عباسی بود
 و الله اعلم بعد از آن بر یکی از سلاطین در مقام تقدیم منبر آمده یعنی آنچه بیشتر بود میگردد نذالی بود
 زیرا با سلطان روم مروان بن سلطان خان نصر الله و نصر عساکره در شهور ثمان و تسعین تسعین
 منبری اعلی از شام بنیافته بالا منبر قریه از مکتب جوش بخفته اند و این عبارت است که است منبر عمر سلطان
 در حدیث صحیح آمده است که این منبر روضه من یا فضل الخیرة و در رویا که این حجرتی و منبر کورده است
 یعنی منبر روضه من یا فضل الخیرة و زیاده کرده بخارک منبری علی حوضی و در بعضی روایات علی ترعه من نعم الخیرة
 تعریف منبر یعنی بیابان نموده و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که برجا بلند باشد و از علماء و محققان در اویل این احادیث
 وجوه متعدده آورده بعضی گفته اند مرادش به لقبه شریفه است بروضه منست در نزول رحمت و حصول
 سعادت که از ملازمت خلق ذکر و ملازمت اهل آن حاصل است چنانکه از تسبیح مسجد بر این منبر
 در حدیث آمده است بر یا فضل الخیرة فارغوا بر تو اشارت بر آن منبر است و بعضی بر آنند که مقصود
 بیان شرف عبادت و طاعت است درین مکان عظیم ایشان با لیبال روضه رضوان چنانکه

اجنت تحت ظلال اسیوت و رحمت تحت اقدام الامهات آمده باعتبار آنکه مباشرت سیون و رحمت
 امهات موصل بنعم خلد و ریاض حنت است این تاویلات اهل نظام است که بپس تحقیق نبرده اند و
 تحقیق آن است که این کلام محمول بر حقیقت خود است و ما بین مجر و آنحضرت و منبر شریف و سه
 به حقیقت روضه اسیوت از ریاض حنت بان معنی که فردای قیامت آنرا به فردوس اعلی نقل کنند
 و درنگ سائر تقاع حوائض فانی مستملک نگردد چنانکه این فرعون از امام مالک نقل کرده و اتفاقاً
 جامعه از علمای بادی نیز فهم کرده و شیخ بن حجر عسقلانی و اکثر علما حدیث ترجیح این قول کرده و بن
 ابی حمزه که از کبار علما مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که عین این بقعه شریفه روضه ریاض
 جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم واقع شده است
 و بعد از قیام قیامت هم بمقام عظیم صلی خویش بر نرد و نزول رحمت و استحقاق جنت بلازمست و
 مباشرت آن لازم فریب فضل و علوم مرتبت این مقام عظیم است پس چنانکه زینت خلیفه ابراهیم
 بحجر از جنت امتیاز یافت حضرت عیبه محمدیه بر روضه ازان اختصاص پذیرفت و اگر چه در چشم
 ظاهر به نسبت سائر ارضی دنیا آید چندان عجب نباشد که تا انسان درین نشأه عجیب عجب کیفیت
 طبیعت و مغلوب احکام عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیاء و اطلاع بر امور آخرت
 از وی نیاید مگر باخبار شارع و توهم نکنند که چون بقعه از وی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد
 که تشنگی و برنگی و امثال آن که انتهای آن از خواص و لوازم جنت است در ساکنان و ملازمان
 آن نباشد کما قال سبحانه ان لاک الامم فیها ولا تعری و انک لا تعلم فیها ولا کتفی چه تواند که لوازم
 جنت بعد از اخراج این بقعه از روی صورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد و همچنین در حدیث منبر
 که فرمود منبر من بر حوض من است و منبر من بر نزهت جنت است تاویلات میکنند که این کنایت است
 از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال در حضور سبب در و حوض نبوی است در آخرت
 برای وی خواهد بود و موجب شرب از لال جان افزا او است یا تواند که این منبر را که سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم شرف داشت فردای قیامت در رنگ سایر خلائق اعادت فرمایند و بر کنار حوض
 کوشک زده جنت عبارت از است بر پا دارند که ذکر العلی و محمد الله که در روضه الاحباب بار سال
 علا حضرت موسی مندر بن ساوی در اینجا ذکر کرده و بعد از آن تنبیه کرده که اکثر از اهل بقعه بار سال

علامه حضرت علامه در رساله ششم با مقدم در نقد او رسل که در آن سال بلوک اطراف فرستاد و این را کرده اند
 اما صاحب طبقات تفریح نموده که بعد از مراجعت از جبهه بود و در بعضی کتب سیرت که بعد از حدیثیه
 این ارسال واقع شده است و کاتب حروف موافق بعضی کتب سیرت در اینجا ذکر کرده بود و مناسب تمام
 نیز همین است اگر روایت صحیح باشد خود اکثر اهل سیرت را نیز بر هر نقد بر مذکور شد خواهد رنج و خواه
 آنجا دیگر از وقایع این سال قصه قدوم و قدوم عبد القیس است و قدوم جماعه که بر سوسه پیش آیند و در
 نمایند و عبد القیس بن قیس پدر قبیله است از سرداران اصحاب رسیده درین سال بجایست سیرت
 رسل صلی الله علیه و سلم آمدند و ایشان بست مرد بودند اندک سرداران ایشان مردی بود که او را
 شیخ میگفتند پیش از آمدن ایشان بیک روز فرمود آنحضرت علیه السلام که سواری چند از طرف
 مشرق بنزد شامی آیند که بطوع و رغبت خود باسلام درآمده اند و پیشوای ایشان را اعلی است
 و فرمود اللهم اغفر لعبد القیس و چون آمدند آنجا نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من اقوم
 یعنی کیستند این قوم او من العرفه یا فریاد کیستند این وفد گفتند بر معیه آمد یعنی از اولاد و جواد
 ربیع بن معد بن عدنان ابو قبیله که از اجداد آنحضرت اند بالاتر از قریش چنان که در دنبال
 معلوم شد فرمودم حیا باقوم و الوفاء خوش آمدند این قوم و این وفد در جای فراخ آمدند
 و این دعای است که در وقت آمدن خزیره و دوستی گویند و فرمود خوار و سوا و سپاس شما
 این قوم پس گفتند و قد عبد القیس یا رسول الله منی توایم که بیایم ترا گرد شهر حرم یعنی در راه ما
 که در میان عرب با یکدیگر جنگ نمی باشد و آن چهار ماه است ذی القعدة و ذی الحجه و محرم و ربیع
 و میان با و میان تو حایل است این قبلیه که کفار نصرانند چشم سیم و فتح ضاد معجزه بن تزار بر او
 ربیع بن مزار نام یکی از اجداد شریف است و این مضر بدین غایب بوده اند و آن حضرت فرمود
 و شناسم نکنید مضر را که بر دین اسلام بود و تشبیه و تمثیل بجهت ائمت است که حوی دوست میدارند
 مضر بر فتح سیم سکون نما و که یعنی لبن حاض است و موع بود بشرب آن با نخبست بیاض لون
 و سفیدی رو او و در مضر حمر نیز میگویند که از میراث پدر او از سرخ رسید و ربیع را اسپان با نخبست
 آنکه شعاریشان در حرب را با تفریح بود که ذانی القاموس پس عرض کرد این مضر عبد القیس
 با آنحضرت که امر کن ما را یا رسول الله بارساء من فعلی بین که فاروق میان حق و باطل باشد که در آن

اشتباه و التباس نمائند تاخیر دهم ما بان قوم خود را که پس گذاشته آمدیم ایشان را پیش ما آمد که پیش
 پیش ایشان تا در ایام با ایشان عمل کردن بان بهشت را پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 ایشان را بایمان و نماز و روزه و زکوة و ادای خمس از غنیمت و سوال کردن از این قوم از حکم شرب
 یعنی ظروف اشرب که در آن نوشیدنیها را می نوشند و بنیدمی اندازند مقصود آنست که در وقتی که
 خمر حلال بود و اجناس ظروف داشتند که آنها را استعمال می کردند اکنون که حرام شد آیا در آن ظروف
 اشرب دیگر نوشند و آنها را بکار برند یا اجتناب نمایند از آن جهت تشبیه به شرب خمر یا الودگ
 آن ظروف پس تہی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چهار ظرف و استعمال آنها یکی ختم به فتح حار
 مملد و سکون نون و فتح ثنائة فوق و تفسیر کرده اند از آنجمله خمر یعنی کوزه سبز در آن خمر و عیدے
 انداختند دیگر باضم دال و تشدید با یعنی که در آن از جنس خشک ساخته و تنگ کرده صراحی بدین
 یا صراحی بر شال که در دیگر نقیر بر وزن فقیر و بیخ درخت که اندرون آنرا کاذب طرفی سازند و در آن بنید
 اندازند دیگر مفت بضم سیم و فتح را و تشدید فاسطی برت یعنی قیر اندوده باشد و فرمود آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم یا دیگر بدین امور را و احکام و خبر دهید بان قوم خود که در دیار خود اند و اینجا
 نیامده اند و علماء را اختلاف است که چون تمح و قلع آنها خمر به ثبوت پوست و مقرر شد استعمال
 این ظروف حرام نباشد وقت تحریم خمر منور تازه و نزدیک بود منع از اجنت بود و بعضی گفته اند که
 کرده است بجهت تشبیه و آورده اند که چون آن گردد بلازم است شریف آنحضرت رسیدند بحال
 با کمال او دیدند از مرآب بر زمین افتادند و دست و پاسب شریف او را بوسه دادند و عاشق و
 شوق دادند آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر کرده ایشان را بران منع نکرد از آن اما سوار ایشان
 که او را شیخ عبد القیس گفتند آنحضرت را همراه این قوم ندید منزه گرفت و در بخانزول کرد و
 غیلة تازه بر آورد و درخت پاکیزه پوشید و تہمت بر وضع علم و وقار و حضور مسجد شریف در آمد و گوا
 گذارد و دعا کرد پس در ملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم در آمد آن حضرت این وضع او را خوش کرد
 و تحسین فرمود آن فباک لخصالتین بچما الله بدستی در قود و خصالت است که دوست میدار و آنها را
 خدا تیسرا احکام و الاماة بر وزن لواة و تفسیر کرده اند علم العدم استعمال و تدبیر در امور بطور مصباح
 و اماناة را بحدوت نظر و حاصل آن وقار و ثبوت و گران باری است و در روایتی احکام و کیا آمد

در روایتی

و در روایتی دیگر الحکم و التواقة و لولا ان لم یخرج ما یخرج من هذه و غیر الفاظ متعارف مانند معنی رود در وقت باران
 سخنان خوب مغزنا را از اشبح نام نقل کرده و گفته که چون قوم بنزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 آمدند پرسیدند که عید الله شیخ در بیان شما کیست وی گفت علم یا رسول الله و گویند که وی حسن
 صورتی نداشت آن حضرت صدوی نگاہی می کرد گویا تعجب میکرد که این چنین مرد حقیر را چه سروا
 ساخته اند وی این معنی را دریافت و گفت یا رسول الله از پوستهای مردم این پنجه را چه چیزیکه
 از مرد مطلوب است زبان و دل است که معانی خوب در یاد و بزبان فصیح بیان کند آن حضرت
 او را شنیدند این سخن بخود نزدیک گردانید و در پیلو سے خودش نشانند آنگاه فرمود بیعت کنید
 شما ما من بر نفسهای خود و بر قوم خود یعنی شما من اینان را چون قوم خود شوید قوم گفتند آری قبول
 کردیم حکم حضرت را اینچنین کنیم اشبح گفت مردم خود را از زمین برگردانیدن شکل کاری است بیعت
 میکنم بر نفسهای خود تو شخصه را می فرستی که ایشان را با اسلام دعوت کند هر کس که پیروی کند
 از ما بود هر کس که سر باز زند با وی مقابله کنیم حضرت فرمود است گفتی بدرستی که در تو دو خصلت است
 که دوست میدارد خدای تعالی آن هر دو را حل و تالی گفت یا رسول الله این دو خصلت در زمین چنان
 است پس گفت اشبح شکر خدای را که قبول گردانید ما بر دو خلق که دوست میدارد از اعدای شما
 گویند که این قوم ده روز در مدینه بودند و تعلیم قرآن و حکام شرعیه نمودند و آن حضرت هر یک از این
 را جایزه داد و اشبح را بیشتر از همه داد و ایشان را خست داد صلی الله علیه و سلم و قائل سال تمام
 از پیوسته آورده اند که ستهل بجم نهم از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمال تعیین کرد
 با فضائل که مسلمان شده اند بزهد و زکوة احوال ایشان بگیرند و بیارند و وصیت کرد لجمال که بیشتر
 از آنکه کریم اموال مردم را بگیرند و با مردم نیز گفت که را فیع سازند عمال صدقات را که تمامی زکوة
 شما ضامی ایشان است اگر ایشان عدل کنند برای خود کنند و اگر ظلم کنند بر خود کنند فائده شما
 در رخصت ایشان است و یکی از عمال صدقات بشرین سفیان کعبی بود که او را بر بنی کعب از
 جماعه فرستاد و در آن اوان که بشر بنو کعب را دریافت ایشان بر سر اسب یا بتو جمع بودند
 بشر موافقی ایشان را جمع کرده و در شمار آورده بر اخذ زکوة اقدام فرمود و آن اموال و نظری می
 بخت ذنات و نیت و بقیه جالت و جواد شدت و قنوت و عدم حسن اسلام که ایشان داشتند

بسیار نمود و بانو کعب گفتند که در چندین اسوال به محمد با براد و چو اموال خود را میگذاردید که از
 میان شما بیرون برند پس همه تیر و مکان و شمشیر بیرون آمدند و نمی گنجه شدند که عامل آنحضرت
 صدقات بیرون برد بانو کعب گفتند که ما ایمان آورده ایم و در دین محمد علیه السلام در آمد و
 تابعیت فرمان برداریم و او را اقرار داده و زکوة از جمله واجبات است بنو تميم گفتند بخدا سوگند
 که ما ننگذاریم که عامل محمد بکیشتر بیرون برود بشر چون صورت حال برین پنج و پیداز میان
 ایشان بر آمد و قرار بر قرار داد و تمجیل تمام عازم مدینه شد و آنچه از بنی تميم دیده بود معروف شد
 آن حضرت تشریح نمود که است از شما که از بنی تميم انتقام کند عتبه بن حصین قرار می گفت بخدا سوگند
 من از عقب بنی تميم روم و باز نگردم تا ایشان را گرفته به نزد آرام حضرت پنجاه سوار که از مهاجرین
 و انصار و رومیان میخس برود و با وی براد کرده و بر بنو تميم فرستاد چون عتبه و هر که با وی بود
 مخالفان رسیدند خاندای اکثر ایشان از مردمان حاکم باقتد دست بنارت در از گردن بازده مرد
 و پانزده زن دور روایتی بازده زن رمی کودک را برده گرفته بدینه مراجعت نمودند پس حصین از بنی تميم
 بطلب سب ایا بدینه آمدند و اقرع بن حابس که در دوی در باب قسمت نمایم که گشت و فصیح و بیغ
 بود نیز در میان ایشان بود خطیب و شاعر ایشان نیز همراه آورده بود و منافرت کنند با رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در آنگاه که کوفین در آمدند و حضرت در آنوقت در حجره عالیه رضی الله عنهما در
 بود استراحت فرمود و ایشان نیند شنیدند که در کدام حجره است بدینه حجره که میر رسیدند فریاد میکردند
 و می گفتند با محمد بیرون آئی چرا که دوکان و زنان ما را میبر ساخته با چه گناه کرده ایم هر چند بلال و
 اهل مسجد ایشان را شکنید بیدارند و میگفتند که آواز برده مسجد نکلید و با دین باشد فائده نمیکند
 گفت ای اهل ایمان بخله آرام گیرید که حضرت بنام پیشین بیرون خواهند آمد پس حضرت از راه بسیار
 بیرون آمدند و فرمودند این قوم را چه شده است که مرا از خواب بیدار کردند و دستها مبارک من
 ایشان شریف می مالید چنانکه عادت شریف وی بود و از خواب برخاستن چون نماز پیشین
 جماعت بگذارد خداوند که این جماعت هم بگذارد و با خند یا تنور و جمال و جابلیت بودند و گاه
 گذاردن یا سوخته باشند یا بگری خاری چشم و اضطراب طبیعت فرصت نیافتند که نیاز منافع
 و الله اعلم و چون الله و علیه السلام بعد از ادای نماز بجز شریف مساوات کرده بر سر او آنحضرت

آمدند همان نشان را اعادة کرده حضرت بجانب ایشان وید در جواب ایشان مسیح فرموده و بفرمود
 و را در سنی ناز پیغمبر بگذار و نگاه بیرون آمد و در ضمن مسیبتشست و از میان بی سیم اقرع بن
 در تکلم آمد و گفت با محمد را استوری ده که سخن گویم فرمود بگو گفت ما مردیم که هیچ ما این است
 فرمود ما کسین یعنی ستایش ما ترایش است و کونس ما عیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 دروغ گفتی کن خداوند سبحان تعالی است که هیچ ازین فرمود او چنین است و فرمود مقصود شما
 ازین سخن سعیت گفتند ما شاعر و خطیب خویشیم همراه آورده ایم تاها تو منافقت کنیم حضرت فرمود
 شتر بیوف شده ام و منافقت امر کرده نشده ام با وجود آن بیارید آنچه دارید نگاه با عطار دین
 حاجت که خطیب فصیح ترین ایشان بود گفت بر غیر و خطیب بر جوان عطار و بر خاست خطیب شتر بر محمد
 سپاس و ذکر شرف و غیر قبیله بی سیم خواند چون عطار از خطیب خارج شد حضرت به ثابت بن قیس
 بر ستاس انصاری که از اکابر صحابه و اعلام انصار و خطیب آن سید ابرار بود خطاب کرده فرمود
 تا در جواب عطار و خطیب بخواند پس ثابت خطیب خواند از غایت فصاحت و بلاغت شکر بر زبانش
 و ستایش حضرت پروردگار و ذکر شهادتین و صلوة بر نبی مختار و فضل مهاجرین و انصار و ستایش
 رسول صلی الله علیه و سلم و نفرت و مسادت آنحضرت که موجب حیرت و عبرت ایشان شد نگاه
 شاعر ایشان کند بر همان این بدر بود بر خاست و اشعار خواند شعر به فضل و افتخار پس حضرت
 حسان بن ثابت را طلبید و فرمود در جواب ایشان بگو حسان قصیده عزایید بید در جواب ایشان
 گفت از جانب اقرع بن عابس بر خاست و اشعار شعر بدعوی و افتخار بر خواند حسان نیز بپای
 رسول مختار در جواب آن قصیده بر خواند عزاترازان پس اقرع بن عابس گفت بخدا سوگند
 که محمد را از عالم غیب تا بید و نفرت داده اند و هیچ فضل و کرامت از وی در هیچ بدستند از
 فصیح تر از خطیب ما و شاعر او بلوغ ترا از شاعر ما و همه چیز از همه چیز ما پس در مقام انصاف
 و تسلیم آمده منقاد و مطیع گشته و ایمان سلامت بروند حضرت بسیار با و اسیران ایشان را با
 گردانیده و جاه های تر فرار ایشان عطا نمود صلی الله علیه و سلم و علی آله و قدر حسنه جهال و فضل
 و کماله وجوده و نواله در نشان ایشان تازل شده است ان الذین ینادونک من وراء کعبه
 اکثرهم لا یفلحون و اولادهم میروا حتی کفر لیسیم کان غیر الهم و الله غفور رحیم و غیر اوون پیفت

مستقرت در رحمت ناظر در جانب عضو و صلیح است و لیکن نظر بسبب کلام و سوره اوست این انا هم
 نیز نوعی از تندید و توجیح و تقلم است یعنی اگر به صفت صغارت در جانبیت بودی باین اشارت
 ادب و ترک تعظیم رسول خدا که از ایشان صادر شده است مستحق عذاب و عقاب غلیظ شده بود و اثر
 این صفات بود که بارے به نصیحت و تفریح گذرانید و بیشتر ازین آیت نیز منی از دفع صوت بود

بقول و خطاب با شرم و کنیت در حضرت رسالت واقع شده است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 الا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی لا تجروا له بالقول کما یجروا له بعضکم بعضا ان یحبطوا عما لکم و تم تشریح

این قوم نیز داخل و صدوق آند و لیکن در سبب نزول آن وجهی دیگر در صحیح بخاری آمده که در وقت
 دیگر قدم آوردند قومی از بنی تمیم بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در خواستند که امیر گردانند بر ایشان
 کسی را پس گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیر گردان بر ایشان ما رسول الله قطع عمر بن

اولی و سکون عین ثانی بن معدین زراره نام مردیست از بنی تمیم و گفت عمر رضی الله عنه امیر
 گردان اقرع بن حابس را و ظاهر این دخل از عمر گران آمد بر اسب بکر رضی الله عنه و گفت
 مقصود تو نمی گفت گردان است با من پس گفت خیر مقصود نمی گفت گردان با تو نیست یعنی سخن
 که بگمان خود صلاح وقت در آن دیدم پس جدال و نزاع کردند این دو مرد بزرگ میان خود و جدا
 بر زمین اظهار حق تا اتباع کرده شود آزار آن بقصد غلبه و ترفع جاری شده است میان صحابه پس بلند

شدند آواز با سه ایشان پس نازل شد در وی قول سبحانه یا ایها الذین آمنوا لا تقموا صوتکم
 و الله و رسوله یعنی تقدیم نکنید قضا را پیش از آنکه حکم کند خدا و رسول خدا و در آن و چون نازل شد و لا یجروا
 اصواتکم سوگند خورد و هر که حکم نکند پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر حیثانکه رازی گوید کسی بسیار خود
 ناستغفام کرده میشود که چه گفت و بیضای نقل کرده این سوگند خورد که از ابوبکر و عمر هر دو پس نازل

شد ان الذین یعصون احواسهم عند رسول الله اولئک الذین آمن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفره
 و اجر عظیم در روایت کرده شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنک در بیان کرده می نشست
 نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم تا مجال سخن تنگ گردد و نیز آمده است که چون این آیت نازل
 یافت ثابت بن قیس بن شماس که مذکور شد چوری بصوت بود در خانه نشست و از مجلس

شریعت کرد گرفت که مبادی صحت لازم آید پس آنحضرت تقدیر کرد و او را فرمود ثابت بن قیس

بصوت

نبی آید و نبی نماید سبب چیست پس آمد ثابت و گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیت و من
 جبر العلو تم می ترسم که اعمال من جفا شود پس فرمود تو در این مقام نیستی می زنی تو بخردی درانی
 بهشت را تبلیغ این شدت و مساوت و مغفرت جا بایت در بنو تمیم گو پای معصما جلیت و
 طبیعت ایشان بود چنانکه در طبایع بعضی مردم می باشد تفاوت در شدت و غفلت و در صحیح البخاری
 از عمران بن حصین رحمه الله عنه می آورد آمد جماعه از بنی تمیم نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 پس فرمود قبول کنید بشارت را ای بنی تمیم یعنی بشارت بدخول جنت و تعریف و تعلیم کرد حضرت
 اصول عقائد که خبر سیدار و مال در آن است پسر فرمود پذیر این بشارت را گفتند بشارت و سوا
 چیزیست بده ما را یعنی ما نزد تو اسے محمد برای آن آمده ایم که چیزیست از مال و منال دنیا بهی بشارت
 بحال خود بالفعل آنچه مطلوب باشد بده پس نزد آمد آن حضرت در این سخن ایشان و در غضب
 آورد و دیده شد اثر آن در روی مبارک وی پس آن جماعتی از بنی تمیم از اشعریان قوم ابی سوسه
 اشعری رضی الله عنه پس گفت آنحضرت یا اشعریان شما قبول کنید چون قبول نکرده بنو تمیم
 گفت از اشعریان به تحقیق قبول کردیم یا رسول الله و از ابی هریره می آورد دوست سیدار من
 بنی تمیم را بعد از سه چیز از اتصال که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمود در شان
 ایشان یعنی بنی تمیم سخت تران است نمند بر و حال این سخنهای و در شیه مای ایشان بنا بر
 آنجا کار آید که بر و حال کار خواهند فرمود دیگر آنکه واری بود نزد عالیشان از بنی تمیم که بند کرد و آورده
 و در همین قضیه سر به عقبت بن حصین که آورده بود ظاهر اینچند روزی یکی از آنها را در خدمت خود
 گذاشته باشد یا وقت دیگر و الله اعلم پس گفت آن حضرت با ایشان از کن او را که در اول
 اسمعیل است یعنی عرب است و بکوفتی صدقات بنی تمیم در کوفه ایشان آمده بود آن حضرت فرمود
 این صدقات قومی اند یا فرمود صدقات قوم من اند شریف داد ایشان را با صافت ذات است
 خود استمالت و تالیف کرد که ایشان همان قوم اند که منع میکردند صدقات بنی کعب را چنانکه
 باری چنان شده اند که خود ادا کردند صدقات را ظاهر رفتی رفتی چون ایمان در دلهای ایشان
 جای کرده باشد نصیب از تمذیب اخلاق نیز یافته باشد باز این عقبت بن حصین را چه میگویند که
 چه تماشای خوبی درشت داشت وی همان است که در حدیث عالیشان آمده است که بروی استیذان

کرد و آنحضرت فرمود آنون کنید و در آنکه در آمد که بد مردمی است او چون در آمد کشاده روی کرد آنحضرت
 و انبساط نمود با دمی پس گفت عائشه یا رسول الله گفتی تو او را چنین و چنین و چون در آمد آن بساط
 و طلاقت که وی در روی وی فرمود به ترین مردم کسی است که ترک دهند او را مردم از جهت پرهیز کردن
 از خشک و گفته اند که این پیش از اسلام با حسن اسلام وی بود و یکبارگی این معتبر بن حسین
 بواسطت برادر زاده اش حمر بن قیس بن حصین که ملازم و مقرب مجلس امیر المومنین عمر بود
 بر عمر ریخته اند غنه در آه و گفت نمیدی تو ای پسر خطاب ما را خطای و حکم نیکینی بجای پس چشم
 آمد امیر المومنین خواست که بکند بوی چیز بس خواند حمر بن قیس این آیت را خذ العهود امر بالعرفه
 و اعرض عن الجاهلین گفت یا امیر المومنین این شخص از جاهلان است در گذر از وی حال آنجماعه
 اینچنین است تا عاقبت کار چه خواهد بود اگر ایمان حاصل ثابت است تعریف صحابی بر شان می آید
 است و حکم صحابی معلوم است که کسایت و الله اعلم و درین سال ولید بن عقبه قرشی امیر مکه بود
 عثمان بن عفان بود از مادر وی بنت عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم و از سلطنت بود به بی امان
 از برای اخذ صدقات فرستاد و در جاهلیت میان ولید و آنجماعت دشمنی بود چون آنقوم شنیدند
 که وی از نزد رسول می آید قطع نظر از عدوت قدیم نموده و ملاحظه جانب آنحضرت نموده بر آن نظیم
 و به ارم ولید با سباب صحابی در میان بیت مردم پیشوا بر آمدند چون ولید آن جمع را از دور دید بدیدند
 که در او را شیطان که آن جماعت بنا بر سابقه لغبت قتل او می آیند از راه برگشت و بدیدند آنوقت
 یا رسول الله ایشان لشکر جمع کرده و سلاحها پوشیده بچنگ بر آمدند و در روایتی آمده که گفت مرتد
 گشته و لشکری جمع کرده بچنگ تومی آیند آنحضرت قصد کرد که لشکری فرستد با ایشان غزا کند پس
 قدم آوردند بدیدند آن سواران که ملاقات کردند ولید را و عرض کردند به آنحضرت حقیقت حال ما
 چنانکه بود و روایتی آمده آنکه آنحضرت خالد بن ولید با جمعی بر سر راه ایشان فرستاده احتیاط کرد
 و بواجبی تحقیق حال نمایند پس ایشان بانگ ناز و اطاعت صلوة و بنا مساجد و شعار سلام شنیدند
 کرده باز گشتند و آنچه معلوم شد بعضی حضرت را نیز تحقیق شد که ولید دروغ گفته و بتان کرده است
 و این آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاركم فاسق و بنا قبیلوا ان تصبیوا قوما بجهال و غیر علی
 ما فعلتم نادین نازل شد و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعین من الله و لعنة من الله

در روایتی

و در روایتی الثانی من الرحمان و العجابه من الشیطان و فسق او همین که دروغ گفت و بتان خود
 و اراده شکر و فتنه کرد و گویا درین آیت اشارت بخر غیب است زیرا که ابن ولید بن عقبه را امر شد
 عثمان بن عفان والی کوفه ساختند بود وی خمر خورد و عذروه شد و در صحیح بخاری آمده که میراث
 تمام از مرتضیٰ بن جندب و بعد از نزول آیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن قوم نوازش نمود و عباده
 بشیر انصاری را بر ایشان تعیین کرد تا اخذ صدقات ایشان کند و تعلیم قرآن و شریع و احکام نماید
 و درین سال قطیف بن عامر بن حدیده را با بستی مردی به قبیلہ خشم فرستاد و بیکر و بگارت کردن ایشان
 پس بر فتنه و قتال کردند قتال عظیم بسیار شد جرات در هر دو فریق در آمده آوردند شکر و گوشت و در آن
 ایشان از بسجده مدینه و قسمت کردند بعد از اخراج خمس غنیمت را و رسید به مروی چهار شتر و مقابل شد
 هر شتر به گوشت بعد از آن فرستادند حاکم بن سفیان بن عوف کلانی عامر را که شجاع بود و قوی
 او را بعد سوار دستانه میشد بر سر مبارک آنحضرت بشمشیر بسوی کسیکه سلام آورده بودند از نبی کلان
 در بیح الاول پس دعوت کرد ایشان را با سلام و ابا آوردند پس قتال کرد با ایشان و غنیمت
 ایشان را و غنیمت آورد و بعد از آن سال علقمه بن مجروح بن مسموم و فتح مجیم و کسر را و اولی بیحی بن مسموم و
 سکون ال مهله و کسر لام و هم منسوب به حج بن صبره و در بیح الاخر و حاکم گفته در سفر میر سعید نفر
 گردانیده بر سر جمعی از اهل حبشه که در نواحی عبده آره بودند و خواب میکردند فرستاد پس خوش کرد
 مجروح و رسید علقمه بجزیره که مسکن آن قوم بود پس قرار نمودند ایشان و رجوع نمود بجانب مدینه
 از قوم شتایی کردند و زود در روان شدند بجانب نابل و عیال خود و عبد الله بن حذافه هم در میان
 بود علقمه او را بر عثمان امیر گردانید و بود در وی نهی و مزاحی و نزول کردند در راه بنزله
 و تکل افروختند تا گرم شوند بان پس سوگند داد عبد الله آن قوم را که خود را در پیش افکنند چون
 قصد کردند که خود را در پیش بیندازند و اطاعت حکم او بکنند منع کرد ایشان را از افتادن در پیش
 و گفته بنشینید که مزاح میکردم چون بر مدینه رسیدند این حکایات را بعرض حضرت صلی الله علیه و سلم
 رسانیدند فرمود اگر امر کند شمارا به معصیت اطاعت نکنید او را چنین ذکر کرده است این قصه را
 در روایتی الاحباب و مواهب لدینه و در مواهب گفته رواه الحاکم و ابن ماجه و صحیح ابن خزيمة و
 حبان من حدیث ابی سعید الخدری و در صحیح البخاری این قصه را چنین ثبت کرده و گفته

صلی اللہ علیہ وسلم در سر یہ اورین سال فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابیطالب را
رضی اللہ عنہ بدریج الاخری بجانب فلس لغم فاصکون لام وسین مملوہ در آخر کہ قبیلہ طے بود و در
تختانہ بود کمان با صد و پنجاه مرد از انصار بر صد فتر و پنجاه اسب و زوز ابلی سعد در ولایت مروئیس
شکست وی رفی اللہ عنہ و در آن کرد آن شهر را و بنیداخت آن تختانہ را غنیمت کرده برده و شتران
و گوسفندان بسیار آورده اند کہ حضرت امیر آن غنائم را بعد از اخراج خمس قسمت کرد و آل حاتم را
قسمت کرد و بجزینہ آورد و عدی بن حاتم کہ سردار قبیلہ بود بگریخت و لشام رفت و خواہش سفارت
بنیت حاتم در بند افتاد و روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر در سر کہ سہا یا را آنجا نگاه داشتند
و آل حاتم ہمدان سر کہ بودند میگذاشتند و حضرت حاتم آنجا نشستہ بود و وی زنی جمیلہ بود نصیبی بود
بر خاست و گفت یا رسول اللہ والد مرد و برادر غائب شدنت نہ بر من منت نہد خدا تعالی
بر تو آن سرور پر سعید و افتد کسیت گفت بر اور من عدی بن حاتم فرمود آن گریزان از حدی کہ
در رسول خدا این بگفت و روان شد و میگونید کہ روز دیگر نیز گذشت و من همان حکایت گفتم
و همان جواب شنیدم روز دیگر التفات فرمود و مزنی و خرمی الغام فرمود و رخصت کرد پس شلم
رفتیم و برادر خود را دیدم و آن خوف کہ آن حضرت نسبت بوی فرمودہ بود کہ آن گریزان از خدا و رسول
گفتم این سخن در وی تاثیر عظیم کرد و گفت از خدا و رسول کجا گریزم چاہد کہ از تو گریزد کجا رود پس جو
ہرینہ شد و شرح قدوم اسلام وی در سال و جسم مذکور شود انشاء اللہ تعالی درین سال در ماہین
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از طالیف و خزوہ بتوک تعدہ کعب بن زبیر بن کعب واقع شد سابقا
معلوم شد کہ در خزوہ فتح کرد و در سال ہشتم بود آن حضرت در ضمن جماعہ کہ خوشبخت ایشان را ہر خت بود
بتغریب آنکہ بجز آنحضرت بیکر نہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ابن الزبوی و سینون ابی ذہب چون
کعب را غیر بر ساخته بود و چنانکہ دیگران گریختہ بودا و بگریخت بعد از ان باز آمد و خواست کہ
باتفاق برادر خود بچین زمین نام داشت و وی نیز شاعر بود اما باین شیعہ کہ وی گریختار شدہ بود نزد
در ملازمت شریف برو کہ استخار و استخار نماید پس گفت بوی بر اورش تو بحال خود باش
من نزد این مرد بھام یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و شنوم کلام اورا و بچیم بود اورا
و شناسم انہ از او است از رضا و خط پس آمد بعد حضرت رسول جو بر جمال اورا و شنیدہ مقال

اور وہ بیان آورد و گویند کہ زبیر پریشان مجالست میکرد باہل کتاب و شنیدہ بود کہ وقت بخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک رسیدہ است و در خواب دیدہ بود کہ رسی از آسمان دراز افتادہ است و وی دست بدان دراز کردہ و لیکن دست وی بدان نرسید پس خبر داد پس آن خود را بدان دست گیر کہ اگر دریا بید پیغمبر آخر الزمان را ایمان آرید بوی چون قدم آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خاک نوشت چو گفت بکعب بن جبرکہ چہ میگوئی و چہ میخواہی کہ در نفس تو آن میرسد کہ در حضرت رسول میآید و توبہ کنی و عذر نمائی کہ عذر نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مقبول است و وی نمی کند کسی را کہ توبہ آید عذر نماید و اگر این را نیکبند بروی خود گیرد پس ابیات نوشت بسوی بچہ در کشف حال بچہ آن ابیات را بچہ بچہ نمود و در دفع می گوید ہر کہ در یاد او را بکشد گو یا مقصود آنحضرت و اللہ اعلم تشہد بہ و تحویف و توعیب ماغشہ توبہ اوست پس بچہ نیز ابیات نوشت و حقیقت حال را کہ چون رسید کعب کتاب بچہ تنگ شد بر وی زمین فرخی کہ دارد و تنگ نشد بر وی نفس و تنگ شد بر دشمنان و جزم کردند کہ وی کشتہ شد نسبت پس چون نیافت چارہ ایشاد کرد قصیدہ را کہ میخواند و در کتب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکند بروی خود در جا و شامت سخن چنانکہ در کتاب را پس بیرون آمد بسوی مدینہ و فرود آمد بر مدینہ با وی آشنا بود از حمیدہ پس برد او را آن مردی با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نمود او را حضرت را و گفت این رسول خداست کہ می بینی بر خیز و برو بسوی وی و طلب آمان کن پس بر خاست کہ تا آمد و نشست نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نہاد دست خود را در دست می دبود و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نمی شنید او را پس گفت کعب بن زبیر ایدہ تا صاحب آمان طلب آمان میکند از تو آیا قبول میکنی از وی توبہ و سلام اگر سلام او را از تو نخواست نمود نموی گفت نموی یا رسول اللہ گفت توئی کعب بن زبیر در میان مردم از انصار کہ حاضر بودی و گفت بگذار یا رسول اللہ کہ بر جم کردن این دشمن خدا را پس گفت سونی بگذار او را کہ سائب تائب آید ہست پس شکستین شد کعب برین شخص از انصار کہ تکلم کرد و در کتب کلام کرد و صبح کی از نماز آمد کہ بر بوشش پشتر خواند کعب قصیدہ لایہ خود را کہ اول او این است ہست ہست سائب تائب ای بچہ ہمیشہ اثر با کم بعد کتول و گفتہ است نیست آن رسول اللہ او عدنی و لعنہ عند رسول اللہ رسول لا ناخذنی باقوال الوشاہ و لم یؤتہ ولو کثرت فی الاقاویل ان بالرسول لیس فیما ہست ہست

در کتب

آنکه سائل این گفت آنحضرت با صحابه پیغمبر میگویی بود رسول که دوست میداشت شعر خوب را اگر چه
 بنفس خود منزه و میرا بود از آن و محبوب میداشت مدح ذات شریف خود را که بیشک ولی شریف صدق
 و حق است پس اندر آنحضرت بسوی برده خود را که بر بدن مبارک و بود آورده اند که معانی
 نازل کرد و کعب را در آن برده هزار در هم و قبول نکرد از وی کعب آنرا گفت ای تاری کنم چاره سوختن
 صحیح کنی را چون وفات یافت کعب فرستاد معاویه بسوی ورثه وی است هزار گرفت آنرا از ایشان گفت
 که بود آن برده نزد سلاطین که الان و گفته اند که بعد از آن مدح کرده ماجرین را و گفت جبری در لغت است
 آنکه خشم گرفته بود بر ایشان و بعد از اسلام مدح انصاف نیز قصیده گفت و بود کعب بن زبیر قبول
 و پدر او نیز شاعر بود و بر اردوی عجم و پیش عوام بن عقبه بن شاعر بودند و نفع کرد این قوم را شعر که
 شفاعت وی مقبول در گاه شدند و بعد از آن سال آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایلا کرد از اوج خود
 و یکا و بر ایشان زنت و گذشت و ایلا در لغت معنی سوگند خوردن است و نزد فقها سوگند خوردن
 که باز نمی توان نکند مدت چهار ماه و حکم وی است که تعرض نکند و قرآن نه نماید و او پیش از گذشتن چهار ماه
 چنانکه کریمه علی الذین یؤکون من نسائهم ترصن اربعة شهره در آن حکم میکنند و اگر نکند کفارت همین بدد ما
 جزای که بر آن عربت ساخته چنانکه گفت اگر قرآن کنم تو چهار ماه بنده من آید و اگر چهار ماه گذشت
 قرآن نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام ابوحنیفه و اصحاب و مذہب سفیان ثور و شیخ غنی علمای مدینه
 همین است و نزد ائمه شافعیه واقع شود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه جس و حیر کرده شود مرد را تا آنکه
 یا رجوع کند یا کفارت همین یا طلاق دهد و اگر طلاق ندهد طلاق داده شود حیر الطلاق و صبر کرده شود او که
 اما ایلا که آنحضرت واقع شد همین قسم است که یکماه با ایشان بیعت نکند و سب آن بود که آنحضرت از جانب
 ازواج آزار داد و طول گشت پس سوگند خورد تا یکماه کرد ایشان نگردد و شراب ایشان را از کرده خود ایشان
 شوند و درین قصه در کتب سیر احوال متعدد آمده و آن تفصیل در روضه الاحباب و غیره مذکور اند و محملی است
 ازواج مطهره و طلب نفقه و کسوت نمیدهند و چیز چند میخرند که میسر نبود بجهت آن ملائمتی است و او را
 سوگند خورد و دوم آنکه در خانه بعضی از ایشان درآمد غسل خورد و بشید و دیگران رشک بردند و گفتند که ما از
 میان تو یا رسول الله بوی معافیمی ایچ و معافیر نام صبیغ است که بوی بد دارد پس حرام گردید غسل بر خود
 سوم آنکه حضرت معافه خود نبود آنحضرت در خانه وی باره را طلبید و خدمت فرمود حضرت رشک برد و گویا

پس آنحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید و منعمش کرد که بار دیگری بگوید حضرت بعد از آنکه گفت پس از نگاه کردن
 عتاب کرد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک یعنی مرضات ازواجک الایة این نیز سبب طلاق حضرت
 شریف گشت و سوگند خورد و در جمع این اقوال گفته اند که شاید هم این بود سبب ایلا گشته باشد و این
 خبر باید فرض کرد که آزار یا سیرت می در گذرانید و ایلا نکرد و سوگند خورد و تا در مرتبه آخر ایلا کرد اما
 احادیث جناب واقع شده که در هر بار طلاق کشید و ایلا کرد و گویا ایلا متعدد واقع شد اما لازم نیست
 چه ایلا یعنی قسم است اگر کسی بر همکس واحد متعدد سوگند خورد و در جهنت یکبار متعلق خواهد شد فاکتور
 علی اختلاف الاقوال احتمال کردند در غرقه نشسته بیرون نیاید و تنها سیاه ریح نام برود و غرقه
 نشانه که بچکس بی اذن پیش نگذار و در دینه آوازه افتاد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم زمان خود را طلاق
 داده و از یاران هر که این خبر شنید بیخبر آمد از عمر بن الخطاب آمده که گفت چون ازان وقت شدم
 من نیز بی خبر شرف یافتیم و دیدم که جماعتی از اصحاب بر روی من نشسته اند و دیگرند بار باح گفتیم بر او
 من دستوری خواهی در آمد و بعد از آن خطبه بازگشت و گفت بر او دستور خود را هم بیخبر جواب گفتند
 نوبت بخندین واقع شد آنرا امر بیچاره شدم و با او از بلند گفتم ای ریح دستوری خواه برای آنحضرت گمان
 برد که من شفاعت دختر خود حضرت آمده ام نمیدانم سوگند اگر فرمایم اگر گذش زن نیز هم از فرموده او تجاوز
 نیکم این گفتم و بر شتم ناگاه آواز ریح شنیدم که مرا سخنانند و میگوید کای عمر یا کد دستوری یافتی پس در آم
 و گفتم یا رسول الله از ریح خوشین اطلاق داده فرمودی گفتم الله اکبر پس در مسجد در آم و صحابه را خبر دادم
 پس معلوم کردند که گمان ایشان خطا بود پس عمر بن الخطاب رضی الله عنه سخنان گفت از احوال
 زمان که آنحضرت مبسوط شده خنده کرد و در حدیث صحیح مسلم از جابر بن عبد الله انصاری آمده است که
 ابو بکر صدیق روزی بدرخانه رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و اذن خواست تا در آید و دید که بعضی مردم
 بدرخانه بودند و بچکس از ایشان اذن در آمدن حاصل کرده اکبر الله که ابو بکر را مال حاصل شد پس از
 عمر بن الخطاب آمد و اذن خواست و بر این اذن حاصل شد حضرت را دیدند پس از این زمان تا آنکه
 شسته فرمود اینها گروهی نشسته و اشارت بزنان کرد این نعقه می طلبند و پیغمبر می فرماید که زار عمر
 گفت یا رسول الله کاش میدیدم که تو که زوجه من دختر خار جا از من لفظ طلبید بر نماند و بگمان که
 از دم حضرت بخندید پس ابو بکر بیخبر نشسته و برگردن مالیش زود عمر برگردن حضرت بخندید و گفت عمر

در ایام
 حضرت

رضی الله عنه یا رسول الله در کعبه بر زنان خود غالب بودیم و چون در مدینه آمدند زنان مدینه بر شوهران خود غالب و پشتند زنان ما خوی زمان مدینه گرفتند و منظر حق را از ایشان آموختند و گفت روزی باز در پیش آن آواز بلند کردم و چیزی نگفتم وی آن سخن را بمن باز گذرانید مرا این حرکت از وی منکر نمود گفت چرا در بر سب و حال آنکه زنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر ذاتی حفصه دختر تو سخن آنحضرت را بر سر گذارند گاه است که یکی از ایشان از وی بچران میوزد و شب بخشم میبرد و گفتم تا امید در این کار با وجعه که این فعل ناپسندیده از وی صدور یابد و از اینجا معلوم میشود که باعث ابراء موجب طالت و فتنه است از زنان طلب نفقه و تکلیف بالا اطلاق بود و نیز از عمر آمده است که گفت دستوری یافتیم در آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آدم دیدم که جامه تنگ در تن بسته و سلطوی خود بر تنه بر پیچید از لیس خرمایانها و آن حصیر در پیشو مبارک وی تا تیر کرده و بدو ساره حرم از لیس خرمایان شکسته کرده و نوز و با سب خود برگما سلم انداخته در در خانه هیچ چیز جز صاعی از جو و کوزه از آب گرم موجود نبود پوست پاره چند و بافت اگر بدیوار خانه آویخته چون این حال مشاهده کردم گریه برین زور کرد و گفتم من طریق فرمود ای پسر خطاب چو این گریه گفت یا رسول الله چون نگفتم که تراب این حال می بینم در رحمت و شدت افتاده نصیر و کس در عیش و کامرانی در انکار و انکار خوش و شادان با وجود کفر و طغیان تو یا رسول خدا گریه و دعا کن تا حق تنها بر تو دست تو عیش را فراع گرداند پس دست نشست و فرمود ای پسر خطاب کجائی که در چه مقامی ایشان قوم اند که طباب ایشانرا بقدر عاجلان درین دنیا داده اند و ما را در آخرت نهاده اند این را آنحضرت برای تعظیم عموم ناس فرمود و آن اسرار و انوار مشاهده و از ذوق ولذات باطن حضور و جمیع نبوت و لوازم آن که در جهان حاصل است بقدر تفصیل بدو پشت برین دارد پس گفت یا رسول خدا اینها با محمد با و بالا سلام دنیا و مجید سولای پس یکماه از زمان هجرت نمود و در آن غزوه بدر بود آن ماه بیست و نه روز تمام شد چون از آن غزوه بیرون آمد اول بجایگاه عایشه صدای گرفت گفت یا رسول الله سوگند خورده بودی که یکماه پیش ما نیائی و حال آنکه من شمرده ام بیست و نه روز پیش نگذشته پس فرمود گاه نیباشد که ماه بیست و نه روز پیش نمی باشد و این ماه از آنکه است و ازین حکایت عمر بن خطاب معلوم میشود که عسرت درین ایام غالب بود و دلون لطمه بتعسر و طلب آن باعث ظلال و باعث ابراء گشت پس آیت تجسیم نازل شد و یا ایها النبی قل لا رزوا جملان کائن ترون ان تجیوه الدنیا و غیرها احتیاج

برخاست و تکفل بر ضیاع او شد آنحضرت اورا هم بوی گذشت تا شیر و بز تا چون مدت فصاحت گذشت باز
 مان بردست فرزند بنماوه و مجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده طلب اقامت حدیث و گفت
 یا رسول الله فرزند را از شیر باز کردم و طعام نخورد و در اقامت حدیث بنمود پس حضرت حکم کرد چه میروی
 و تا سینا و اور از زمین رفتن کرد و سنگ کشش ساختند گویند که سنگ از خال بن الولید پیشتر بود
 و خون روان شد شرح از آن بر رو خالده پس دشنام کرد خالده اورا حضرت فرمود صلی الله علیه
 و سلم یا خالده دشنام آورده سوگند بخدا که بقای ذوات من بعد دست قدرت اوست وی توبه کرد
 که اگر صاحب ذنب ترا کند آمرزیده شود و گس خلیج و عشر گرفتن از مردم بظلم و این گناهی بس عظیم
 و قبیح است و آنرا در روضه الاحباب تفسیر طبرانی جمعی کرده نگاه فرمود تا اورا بیرون آوردند و باز برو
 گذاروند و مدفون ساختند و لفظ این حدیث همچنین واقع شده است که ثم امر بها فاصطی علیها و صلی
 بلفظ مجهول و معلوم هر دو خوانده آمد بر تقدیر اول معنی اوست که امر کرد تا مردم بر سر نماز گذارند و خود
 بنفس تفسیر خود نگذارد و بر تقدیر ثانی معلوم کرد که خود پسنگذارد قاضی عیاض مالکی که نزد جابر
 روایت صحیح مسلم بفتح صا و و لام است و نزد طبرانی و ابن ابی شیبة ابی داؤد و بطبرانی و کسیر آمده و
 نماز بر محمد و همچنین آمده و اما بر مدیون که وفار دین نگذاشته روایات متفق آمده که نماز بر محمد و
 که کسی خوشتر را هلاک کردی و کسیکه در غنیمت خیانت کردی بلکه بعضی گفته اند که بر قاضی تفسیر
 نماز نیست و مختار است که هر که نماز میکند بجانب قبله نماز بر وی باید کرد و امام احمد گفته که امام نماز کنند
 بر قاضی نفس دیگران میکنند بدانکه در روضه الاحباب ذکر حسین ثانی را درین سال ذکر کرده و
 عجب است که فکر جم مانع حاصل است درین باب مشهور است کرده مگر هم از جهت شهرت ذکر کرده و
 و این وجه ضعیف است و الله اعلم و ظاهرا از عبارات مشکات آن نمایا که توخ وی نیز درین سال واقع
 باشد و الله اعلم و بر تفسیر ذکر کرده است آورده اند که ماغرن مالک سلمی در خانه مردی بود که منزل نام
 داشت دوی سلمی بود و بچاریه وی که از او کرده بودز تا کرد و چون این واقعه را بان مرد در میان آورد
 وی گفت که ترا نزد آنحضرت باید رفت و حال خود عرض کرد تا چه فرماید و چه حکم کند پس حضرت رسول
 و گفت پاک کن مرا یا رسول الله پس فرمود آنحضرت و ای تو بر گرد و از پیشتر خواه از خدا و توبه کن
 پس مانگی گشت و باز آمد و گفت پاک کن مرا یا رسول الله پس فرمود آنحضرت از چیز پاک کنم ترا از

ظاهر میشود که آنحضرت بجهاد است که از وی خلیفه واقع شده است و خصوص زنا معلوم نشد گفت از زنا
 دولت آن پاک کون پس گردانید آنحضرت رو مبارک خود را بسوی دیگر با غیر نیز همان آنگاه است که آنحضرت
 با نرسد گردانید و گفت آری او ایام است این مرد این از روی دیوانگی میگویی بگفتند لایا رسول الله
 نیست فرمود شرفی خورده است که از روی ستم بهیوشی میگویی پس مردی بر ستم بوی کردمان را
 پس نیافت از روی بوی شرباب پس گفت مگر بوس کرده ما بر کرد که آن زن یا خفته بایستی باشد
 کردی بوی و دیگر آنچه از بقدمات و مبادی زنا باشد و تو از تمام کرده گفت ما رسول الله زنا
 کرده ام و نیز فرمود آنحضرت ببردی که ما غر نجانه او بود و زنا کرده است و اشارت کرد آن مرد را که
 تو ما غر نجانه خود و طایفه کسی کردی قصه زنا و او بهتر بود مرد ترا چون چهار اقرار کرد ما غر کردی
 برجم پس برین آورده شد سنگستان مدینه و سنگسار کرده شد چون سخت شد الم سنگسار سخت تا
 رسید ببردی که نتوان کارش در دست وی بود و زنا و اربابان استخوان و زوزند مردم تا جان ستم
 کرد پس تری آنحضرت آمدند و قصه باز گفتند و گفتند که سخت شد سنگساران و زوزیک سید سیال که
 فرمود آنحضرت چرا نگذاشتند او را که توبه میکرد و خاتم توبه میگردد و رجوع میکرد بجهت فرمود استغفار
 کینه باغری ملک اگر تحقیق توبه کرده است وی توبه را که اگر قسمت کرده شود میان توبه بر آئینه می تجرد
 ایشانرا شامل میشد همه را و اقامت صدر توبه نام کرد و جهت حصول طهارت و برات بوی چنانکه توبه
 حاصل میگردد توبه در حکم قتل نفس است و اینجا خود تحقیق قتل نفس کرد جهان و او بالاتر ازین چه با
 و خود این کار خداست سلوک این راه همان دادن اوست آورده اند که رویم قدس سره در وقت
 وداع کی از طالبان این راه وصیت کرد و گفت هو بئیل الروح و لا تختر تبرات اصفیه مقصد
 عامی از طلب گفته که حسبت مقصد او همین که در جهان درین طلب اگر گفته شود که چون مغفورت
 مانع توبه کرد چنانکه توبه کامل باز استغفار از پر است حسبت جویش تا که استغفار از پر است مغفورت
 توبه در جهات است که صد و نه است ندارد و در مشکلات بعد از ذکر قصه رحیم مانع گفته جابر امر توبه من جامع
 و از وقایع عظیمه سیال نیم غرزه جبرک است و توبه نام مفعی است میان مدینه و شام بر چهارده
 از مدینه و بعضی گفته اند نام مفعی است و در قافوس تمام ارض میان مدینه و شام و بعضی میگویی که
 نام شریف است دران زمین چون بر شکر دران سفران گفته باشد مانند آن که در زنا نماند

در وقت توبه
 استغفار از پر است
 مغفورت
 توبه در جهات است
 که صد و نه است
 ندارد و در مشکلات
 بعد از ذکر قصه
 رحیم مانع گفته
 جابر امر توبه من
 جامع

قصه از حدیث مسلم مذکور گردید که آنحضرت با صحابه فرمود سر انجام است که بیایند عین تبوک را و یوک بخت
 کندن زمین است بچوب و مانند آن تا آب پیدا شود و دید آنحضرت جمعی از صحابه را که بیشتر بان چشم
 رسیده بودند که می درآوردند در آن چشمه قرح را و می چسباندند آنرا تا بیرون آید آب و فرمود ما از تم
 تبوکا قسمت ملک الغزوة تبوک کذا فی الصحاح و این غزوه را فاطمه نیز گویند که سبب فتح است و روا
 مناقبان شد و غزوة العسرة و عیش العسرة نیز گویند بجهت رسیدن مشقت و گرفتاری و تشنگی بسیار
 با اهل این غزوه از آنکه مسافت بعید بود و هوای غایت گرم و لشکر دشمن به شوکت و سال قحط و لشکر کثیر
 و راه و عسرت قلیل و عسرت درین غزوه بر تیره بود که پیروزه تن را از فقر از اصحاب یک شتر بیش نبود و
 میشدند چیزی خرمای گرم خورده و جو مورچه خورده و چربی پوست گرفته زاده نه اشتند و آب بر تیره کباب
 بود که با وجود قلت مراکب شتر می گشتند و بر طو بات اجوات و معامی آن و بان را تری می یافتند و بر
 درختان می خوردند تا کنجهای و بان اما تسبیله و لبها مثل کبها گشته بود و غنای صحابه نیز در این
 آمدن بکلم طبع که استی داشتند چه وقت رسیدن میوه با بود و سالها اشجار و تمتع از شمار مرغوب طبیعت
 و مطلوب نفس بود پس آیه یا ایها الذین امنوا ما کم اذا قیل لکم العزواتی سبیل الله انما قلتم الی الارض
 ارضیم بالبحیوة الدنیا من الآخرة فاستماع الحیوة الدنیا فی الآخرة الاقلیل نازل شد و تا زیاد طعن و تشنیع
 بر اسوده نشان و فراغت طلبان رود خروج بر این غزوه روز خورشید در راه حبشه شمع بود بی خلالت
 و باعث بران آن بود که درین ایام قافل از شام باینجا آمده خبر رسانند که بادشاه روم لشکر بسیار
 کرده و قبائل کثیره از حرم و حزام و عالمه و غسان و غیر هم از سفره عرب که بخوش آمد هر قتل و غلبه خون
 و می در دین نصاری در آمده بودند و موقت نموده قصد بدین دارند و گویند که نصاری که در آن دایر بودند با
 هر قلبه دروغ گفتند که انبیر که دعوی نبوت میکنند هلاک شده و قحطی و تنگی در اصحاب و افتاده و مال و مال تلف
 شده مملکت او را به سهولت میتوان گرفت پس هر قتل مرو را از عظمای روم قباد نام با چهل هزار کس تا نزد
 کرد و اخیر بحضرت رسالت رسید صلی الله علیه و سلم و اینجا معلوم میشود که هر قتل بر نصرت خود بود و آنکه
 در وقت فرستادن حضرت رسالت نامه ایسوسی رغبت دین مسلمانان کرد و صلی شد و اگر داشت محبت
 دنیا و ملک رانی و قوم وی اورا نگذاشت که ایمان آورد و تابع دین اسلام گردید چنانکه گذشت چون غزوت
 آنحضرت خرمای بود و از شام هم می آمد جمع لشکر قبائل فرستاد و هر شخصی را بقبلیه که نسبت به بود

تعیین کرد و بر تخمین سپاه و تصدق بر فقره مساکین و اتفاق و امانت جهاد و در راه خدا ترغیب و تحریک نمود
 تا هر کس بمقدار همت و قوت و وسع و امکان خود در کار سازی لشکر آمد و نموده اموال بذل نمودند چنانکه ابو بکر
 رضی الله عنه از سر تمامی اموال خویش برخاست هر چه داشت در راه خدا صرفت کرد و عمر فاروق رضی الله عنه نصف
 اموال خود که در ملک او بود توفیق یافت آورده اند از وی رضی الله عنه که گفت چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در تخمین لشکر تبوک بمالعه فرمود با خود گفتم اگر روزی برابر بکر سبقت تو اتم کرد امروزی است اموال بسیار داشتم
 نصف آن اموال را نزد رسول خدا بردم پرسید که از برای اهل عیال چه گذاشته گفتم همین مقدار از اموال برای
 ایشان گذاشته ام بعد از آن ابو بکر آمد هر چه داشت تمام آورد بوی نیز فرمود که برای عیال چه ذخیره کرده گفت
 او ذرت الله در سوله پس فرمود آنحضرت ای میکا ما بین کلمتیکما فرمود تفاوت در مراتب میان شما همان مقدار
 است که میان این دو سخن شماست پس گفتم ابو بکر که در هیچ چیز پیشی نتوانم کرد و نیز آورده اند که روزی
 صادق اکبر نزد آنحضرت آمد و صدقه آورد و گفت یا رسول الله این صدقه نیست و خدا تر دین معاد است
 بعد از آن عمر خطاب آمد و صدقه آورد و هنگام آورد و گفت یا رسول الله این صدقه نیست و مر خدا را نزد
 من معاد است آنحضرت فرمود ای عمر زه کردی کمان خود را زه فروز میان صدقه شما همان است که میان
 کله شماست این حکایت در همین قضیه تبوک است یاد غیر این نامها از غیارت روفقه الاحباب چنان نماید که در
 غیر این قصه است و در وقت دیگر در حدیث دیگر ز عایشه آمده است که شبی هفتالی بود که با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بودم و در مبارک وی در کنار من بود گفتم یا رسول الله کسی است که سنات و کثرت استارها با آن
 باشد فرمود عمر سنات او مقدار استارها آسمان است عایشه میگوید گفتم پس کجا شد حشر ابو بکر فرمود حشر
 عمر هیچ حسنه نیست از حسنات ابو بکر یعنی حسنات ابو بکر از آن هم خیر است یا مردانست که اگر در کثرت حسنات
 عمر خیر باشد اما کیفیت حسنات ابو بکر بالاتر است چنانکه در حدیث دیگری آورده که فضل داده نشد و است
 ابو بکر بابت صوم و صلوة بلکه خیر که نماده شده است در دل او یعنی صدق و خلاص و معرفت گفت نبی
 تعبت الله علی طریق الصدق و یقین که قول عایشه که گفت شب هفتالی بود بیان واقع شده است هر دو تا سه
 ستاره بر آسمان است ما گفته نشود که ستاره را در شب مقاب که میباشند گرمی نماید و شربکای غالب درین غزوه
 در باب اتفاق عثمان بن عفان بود و هر چه پیش العسوة از مزایج و مناقب او است نقل است که وی در
 غزه تخمین قانده میکرد که تجارت شام فرزند آنرا ترک کرد و نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله این دوستی است که

مخبر است